

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلی الله علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین و لعنه الله علی اعدائهم اجمعین
الی یوم الدین

آیه‌ای است در قرآن بسیار قابل توجه و دقت و قابل عمل، در روش و رفتار: ای کسانی که ایمان آورده‌اید ضرر آن کسانی که به گمراهی رفته‌اند متوجه شما نخواهد شد، در وقتی که شما هدایت پیدا کردید و به راه رفتید.

شما وقتی که در راه هستید دیگر حالا هر که می‌خواهد به بیراهه باشد و به هر تعدادی می‌خواهد باشد و به هر کمیت و کیفیتی که می‌خواهد باشد، تفاوت نمی‌کند، مهم این است که شما احساس کنید که در راه هستید و هدایت پیدا کرده‌اید این مهم است، **إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ** بازگشت همه شما به من [خدا] است **فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ** به آن چه که انجام دادید من به شما خبر و اطلاع خواهم داد و پرونده شما را رو خواهم کرد.

این آیه از آیات بسیار مهمی است الان که داشتیم می‌آمدم با خودم می‌گفتم چه آیه‌ای را به عنوان صحبت شروع کنم که مناسبتی داشته باشد با عرایضم که بتواند کمک کند ما را در فهماندن و فهمیدن مسائل، یک مرتبه این آیه به نظرم آمد دیدم چه آیه عجیبی است.

تمام عزت اسلام و مسلمین و عزت اهل حق و توحید و معرفت در همین آیه گنجانده شده خیلی آیه عجیبی است، در یکی از آیات در سوره منافقین، خداوند می‌فرماید **(يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى**

الْمَدِينَةَ لِيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ^۱ اگر ما به شهر برگردیم این پیغمبر و یارانش خواهند دید که چه بر سر آن ها خواهیم آورد و خواهند دید که چه گونه آن هایی که عزیز هستند در میان مردم، ذلیل ها را بیرون می کنند و از شهر بیرون می رانند و شهر را در اختیار می گیرند بعد خداوند می فرماید **(وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ)** این ها نمی دانند که عزت مال خداست، عزت و بزرگی و مناعت اختصاص به پروردگار دارد و برای رسولش و برای مؤمنین در سلسله طولیه، یعنی از ناحیه پروردگار که در جای جای قرآن به تعبیر هوالعزیز، هوالحکیم العزیز، هوالعزیز، فان العزی لله جمیعا، به طُرُق مختلف این معنای عزت را خداوند در قرآن برای مردم توصیف کرده است.

عزیز به کسی می گویند که هیچ جهت نقصان و ضعفی نداشته باشد که بخواهد بواسطه آن ضعف خود را به صورت و ظهوری درآورد که آن ضعف را بپوشاند، این را می گویند عزیز، کسی که در میان دوستانش مورد احترام و توجه هست به او می گویند عزیز، کسی که از نظر ظاهر دارای یک پست و مقامی هست به او می گویند عزیز، عزیز به کسی می گویند که جهتی در او وجود دارد که به واسطه آن جهت در خود احساس کمی و خلاء نمی کند حالا یا این عزت عزت ظاهری باشد مثل این که فرض کنید یکنفر به یک ریاستی، وزارت، سلطنتی، حکومتی یا پست و مقامی برسد که نسبت به همان اداره اش، شهرش، مملکت و اقلیمش دارای برتری باشد که دیگران او را مورد توجه و احترام و کرنش قرار بدهند، اینها عزتهای ظاهری و اعتباری است که یک روز می آید و یک روز می رود، دو روز دنیا که ما به این منصب رسیدیم، دیروز که افراد جواب سلام ما را نمی دادند حالا که پشت این میز و کرسی نشستیم تا کمر هم همانها برای ما خم می شوند این مال چی است؟ این مال عزت ظاهری و اعتباری است تا دیروز جواب سلام ما را نمی داد ولی حالا که این موقعیت به دست آمده دو ساعت هم پشت در انتظار می نشیند برای این که پنج دقیقه ملاقات کند.

اینها عزت های اعتباری است یک روز می آید و یک روز می رود و این عزت خب طبعاً مراتب مختلفی دارد حالا عزت یا بواسطه مال برای انسان حاصل می شود یا به واسطه مقام یا به واسطه جهات ظاهری زیبایی و امثال آن برای انسان ظاهر می شود یا به واسطه علم ظاهر می شود فردی که عالم است مورد توجه افراد دیگر ممکن است قرار بگیرد.

۱- سورة (۶۳) المنافقون آیه ۸

یک عزت، عزت واقعی است یعنی عزتی است که انسان در خود احساس نقص نمی‌کند، احساس خلاء نمی‌کند، فقیر است پول در جیبش ندارد ولی در مقابل غنی که می‌ایستد سرش بالاست این عزیز است، رعیت است ولی در مقابل سلطان که می‌ایستد سرش بالاست سرش را خم نمی‌کند، وقتی به ادارات رجوع می‌کند کنار مدیر اداره برای این که پرونده را امضاء کند این طوری نمی‌کند [سرش را کج نمی‌کند] سرش بالاست این کاغذ را می‌دهد این را لطفا امضاء کنید اگر بگوید وقت ندارم [می‌گوید] خدا حافظ شما التماس بکند خواهش بکند، تمنا بکند، لطف بفرمائید، در کلامش

نیست این عزیز است و او ذلیل، فردی است که در مقابل غنی و حاکم و افراد دیگر که مناصب دنیوی، چشم و گوش و قلب و ضمیر آن‌ها را پر کرده است احساس برتری می‌کند و به آنها می‌خندد و واقعا از ته دل می‌خندد و وقتی که آن‌ها را می‌بیند با یک سربلندی و مناعت و کرامت دارد نگاه می‌کند.

در قضیه حضرت زینب سلام‌الله علیها می‌دانید چه دستگاہی درست شده بود برای این که به طور کلی جریان رسالت را محو و نابود کند اصلا به طور کلی محو کند دیگر اصلا رسالتی نماند. شروع کردند با هجمه به آل پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله چون دیدند که آن ریشه رسالت فقط در آل پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌تواند جوانه بزند شاخه و برگ بدهد و همه دنیا را ببوشاند آمدند گفتند این جا را باید قطع کنیم آمدند سراغ سیدالشهداء علیه‌السلام: باید با ما بیعت کنی حضرت فرمودند: من بیعت نمی‌کنم طبق قراری که برادرم گذاشته با پدر تو تا زمانی می‌توانسته بر مسند خلافت باشد که موت او را در نگرفته و بعد از موت دیگر می‌بایستی آن مساله خلافت باطن که هست خلافت ظاهر هم به اهلش برسد و اهل برای خلافت حضرت است، یزید این جا آمد و حماقت کرد پدرش معاویه آدم زیرکی و سیاسی بود از آن حقه‌بازها و سیاست‌مدارهای نمره یک بود، یک حقه‌بازی که هیچ کس به گردش نمی‌رسید و چنان بسته بود جریان خلافت و حکومت را در ممالک اسلامی که به طور کلی هیچ کس قدرت برای ابراز و اظهار نداشت، قدرت نداشت که بخواهد مطلبی بیان بکند ریشه دوانده بود در جوامع بواسطه فرهنگی که القاء کرده بود و اسم امیرالمؤمنین علیه‌السلام را حذف کرده بود و شروع کرده بود به سب کردن و دشنام دادن و سب را به عنوان یک فرهنگ ...، خیلی این نکات نکات عجیبی است که چه قدر این مرد، مرد سیاست و مکاری بود چون مردم به واسطه دشنام و تکرار یک مساله و یک موضوع کم‌کم نفسشان با او عادت می‌کند و این به این نکته پی برده بود لذا نه از باب لج و لج‌بازی، اصلا به عنوان فرهنگ‌سازی سب و دشنام به امیرالمؤمنین علیه‌السلام را رسم کرده بود چون بچه‌ای که از دو سالگی که می‌آورند پای منبر وقتی در مجامع و مجالس و نماز جمعه و امثال ذلک نماز عید فطر و قربان وقتی که می‌آید می‌شنود از آن اول دشمنی با امیرالمؤمنین علیه‌السلام در جانش نفوذ کند به همین جهت است که ما می‌گوییم باید مواظب بود و نگذاشت که هجوم فرهنگ‌های باطله این‌ها آن چنان بی‌تفاوتانه بیاید و در دلها و در این طرف و آن طرف رسوخ پیدا بکند بالاخره بیرون کردنش مشکل است کار می‌برد زحمت و سرمایه و انرژی و وقت می‌برد، این آمده بود از همان موقع بچگی فحش بر امیرالمؤمنین علیه‌السلام و سب و لعن بر امیرالمؤمنین علیه‌السلام را آموزش می‌داد، چه طور این که

بچه‌های ما از وقتی که پای منبرها می‌آیند لعنة الله على اعدائهم اجمعين را می‌شنوند من همین الان
گفتم جزء صحبت‌های من لعنة الله على اعدائهم بود و تا آخر عمرم هم خواهد بود و کسی نمی‌تواند
بگوید که

نگو، این لعنة الله على اعدائهم اجمعين را این بچه از کوچکی می آید و می شنود و این ها را می بیند و می گوید این اعداء اهل بیت چه کسانی هستند که مورد لعن هستند خب مسلم است آن هایی که آمدند غضب خلافت کردند و دختر پیغمبر علیها السلام را تکه تکه کردند بله باید این ها را گفت .

من یک وقتی در مدینه بودم دو یا سه سال پیش بود زیارت کردم از کنار قبر رسول الله صلی الله علیه و آله در ایام حج بود ظاهرا چهار سال پیش بود آمدم کنار که بیایم بنشینم در کنار صحن، دأبم این است الان هم وقتی زیارت می کنم یک کناری می نشینم یکی دو ساعتی دیگر از ازدحام فاصله می گیرم خیلی در ازدحام خوشم نمی آید باشم، زیارت حرم امام رضا علیه السلام هم که مشرف می شوم همین طور خیلی در ازدحام نیستم زیارتی می کنم و دو رکعت نمازی و دعایی و بعد می آیم در یک جایی که یک فضایی و ازدحام کمتری است آن جا می نشینم حالا هرچه قدر مجال باشد، همین که آمدم کنار بروم دو نفر آمدند از من سوال کردند که آقا این قبر ابوبکر و عمر کجاست؟ من گفتم شما مال کجا هستید گفتند ما مال ترکیه هستیم گفتم شغلتان؟ گفتند پزشک، گفتم شما برای چی دنبال قبر ابوبکر و عمر می گردید؟ قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله این جاست قبر دختر پیغمبر علیها السلام هست گفتند که خب آنها خلیفه هستند گفتم پس بیاید کارتان دارم رفتیم کنار نشستیم و گفتم که شما خبر دارید این دو نفری که در اینجا هستند بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله چه کردند؟ گفتند: نه، گفتم: می دانید دختر پیغمبر علیها السلام را چه کسی شهید کرد و کی دختر پیغمبر علیها السلام را کشت و به قتل رساند گفتند: که نه اطلاع نداریم، اصلا اطلاع نداشتند گفتم: همین خلیفه دوم که شما می گوید در همین جا دفن است این آمد و خانه دختر پیغمبر علیها السلام را آتش زد.

مطلبی که امروز شیعیان و علمای ما دارند انکار می کنند التفات کردید ببینید کار ما به کجا رسیده که مسلمات تاریخی آن قدر فجیع هست آن قدر مساله فجیع و وقیح است که نه تنها خود اهل تسنن الان گیر افتاده اند و انکار می کنند و می گویند دروغ است و شیعه این ها را بسته، علمای ما هم آمده اند و آنهایی که به صلاح خود و موقعیت خود می بینند که هر چیزی افشا نشود، مسلمات تاریخی را که اهل تسنن نقل کردند دارند انکار می کنند! یکی از مسلمات تاریخی چی بود؟ همه می دانید رسول خدا صلی الله علیه و آله در هنگام رحلت و یا بهتر بگوییم شهادت چرا می گوییم شهادت؟ زیرا همین حفصه و عایشه پیغمبر صلی الله علیه و آله را سم دادند و به شهادت رساندند روایتش هم موجود است امام صادق علیه السلام می فرماید: واللّه لقد سمّاه قسم می خورد امام صادق علیه السلام به واسطه ارتباطاتی که با بیرون داشتند این دو پیغمبر صلی الله علیه و آله را سم دادند کی این حرفها را می زند؟

حالا بگوئیم این نیست، این که هست که پیغمبر صلی الله علیه وآله هنگام رحلت قلم و کاغذ

خواستند همین روایتی که همه نقل می کنند اهل تسنن در اغلب کتاب هایشان نقل می کنند
خب چی گفتند؟ او تُونِي بِقَلَمٍ وَ قِرطَاسٍ اَكْتُبُ فِيهِ لَنْ تَصَلُّوا بَعْدِي اَبْدًا، قلم و کاغذ بیاورید من چیزی
را بنویسم که دیگر بعد از من گمراه نشوید لَنْ در اصطلاح ادبی می گویند نفی ابد می کند یعنی تا روز
قیامت دیگر گمراه نشوید نه لاتصلون ابدًا، لَنْ تَصَلُّوْا گمراه نخواهید شد ابدًا. این دومی گفت ان الرَّجُلَ
لِيَهْجُرَ، عرض کردم واقعاً انسان نمی تواند ترجمه کند حالا بگوییم ترجمه اش چی می شود؟ یعنی
مرتیکه هزیان می گوید!! ترجمه ان الرجل یعنی مرتیکه، یعنی این دومی اعتقادش به پیغمبر
صلی الله علیه و آله این قدر بود. این اعتقادش بود، الان علمای ما این روایت را انکار کردند یکی از همین
آقایان که قبلا در قم بود در کتابش این روایت را انکار کرده و گفته این روایت جعلی است و چندی
پیش هم مرد و بنده برایش فاتحه نخواندم گرچه خیلی سروصدا کرد، بعد از این که این مطلب را من
در کتابش دیدم دیگر تا وقتی او زنده بود به او سلام نکردم و با این که هر روز هم با برخورد می کردیم
چون هم من مدرسه می رفتم برای تدریس و هم او می آمد و با این که از یک جا برخورد می کردیم بدون
این که به او سلام کنم از کنارش رد می شدم و او هم می فهمید که مساله از چه قرار است، من را
می شناخت تا این که بالاخره ایشان مرد.

این روایت مسلم بین الفریقین (یعنی بین شیعه و سنت) را ما داریم انکار می کنیم نتیجه اش
چی می شود؟ نتیجه اش این است که آن ها در کشورهای دیگر این کتاب را می آورند در نماز جمعه شان
می گویند نگاه کنید بعد از هزار و چهار صد سال شیعه افترااتی که بر خلفا می بست حالا دارد پس
می گیرد، خب احمق جان این افتراات را خود علمای سنی دارند می زنند کاری به شیعه ندارد، این را
شما چرا دارید از علمای خودتان نفی می کنید این در کتب خودتان است در کتب شما بیشتر از کتب ما
این مطلب مسلم تاریخی را که خلیفه دوم آمد گفت ...

من رو کردم به آن دو تا پزشک که در آن جا بودند گفتم می دانید کی دختر پیغمبر علیها السلام
را کشت همان خلیفه دوم که در این جا دارید سراغ قبرش را می گیرید! آمد به اتفاق چند نفر مثل قُنُذُ،
مغیری بن شعبه، صدیف و بعضی از افراد دیگری غلامی که برای ابوبکر بود آمدند و اول درب خانه را
آتش زدند و بعد حضرت فاطمه سلام الله علیها که آمد پشت در این با لگد چنان زد که او افتاد و بچه اش
سقط و بعد از دو ماه دیگر به رحمت خدا رفت، گفت جدی می گویند؟ گفتم قسم به صاحب همین
قبری که در این جا هست دارم راست می گویم. شما برو و این مطلب را از کتبی که در کتابخانه های
شما در استانبول هست و من خودم در استانبول دیدم و این در کتابخانه سلطان سلیمان قانونی استانبول

برو در آن جا این مطلب را آن جا ببین که من راست می گویم یا نه گرچه این جا به تو نمی دهند و

می گویند اینها دروغ است. بعد دوباره نقل کردم که چه کرد و عمر به حضرت زهرا سیلی زد قنغد آمد زد یک مرتبه من دیدم اشک این دوتا شروع کرد جاری شدن و شروع کرد لعنت کردن، گفتم حالا این شد حالا این درست شد دیگر نیاید سراغش را بگیری این دو تا همان هایی هستند که هر چه بر سر اسلام آمد از این دوتا آمد.

وقتی می آید در این جا در کنار قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله فقط به پیغمبر فکر کن و فقط به دخترش که در کنارش در این جا هست، البته بنابر شواهد و قرائنی، حالا به نحوی که، چون بالاخره این قضیه هنوز فاش نشده ما هم نمی توانیم بگوییم که حتما در این جا به این نحو است. انشاء الله در زمان حضرت بقیة الله علیه السلام یکی از مواردی که امام علیه السلام مساله را فاش می کنند همین قبر مادر خود، حضرت فاطمه زهرا است.

این ها آمدند به طور کلی اسلام را محو کنند آمدند سراغ سیدالشهداء علیه السلام و آن جریانات کربلا را به وجود آوردند که اصلا به طور کلی قلع و قمع کنند یعنی آثار را از بین ببرند و محو کنند هر چه که تا به حال از این شجره طیبه در عالم منتشر شده.

لذا برنامه این برنامه بود همه مردها و بچه ها را گرفتند کشتند هرکاری که یک وحشی هم نمی تواند انجام بدهد انجام دادند، دیگر شما تصور کنید که وقتی یکی را می کشند، می کشند و ولش می کنند، دیگر بلند شوند بیایند اسب را نعل بزنند و بر بدن بی جان یک کشته بتازند، آن دیگر نمی شود اسمش را وحشی گری گذاشت یک تعبیر دیگری باید آورد برای این گونه قساوت ها و کارهایی را که ... عرض کردم امروزه بعضی ها بنی امیه را هم از افتخارات اسلام می دانند بله از افتخارات اسلام همین مسائلی است که بر سر اهل بیت علیهم السلام آوردند.

خب هرکسی به جای این ها بود برای او چه قضیه ای و چه حالی پیش می آمد؟ از آن زمانی که این واقعه خواست اتفاق پیدا بکند از همان اول که در مدینه آمدند سراغ سیدالشهداء علیه السلام که از طرف یزید نامه آمده برای بیعت حضرت چه گفتند؟ حضرت در آن مجلسی که شرکت کردند و یک عده را بردند و گفتند هر وقت دیدید صدای من بلند شد بیایید در دارالحکومه چون مساله خطری است یک عده آن جا بودند آن حاکم مدینه وقتی نشان داد گفت که خلاصه تهدید شدید شما بر این که یا باید بیعت کنید یا این که مساله خطیری پیش آمد می کند، که حضرت در آن جا برخورد کردند و گفتند که اگر تکه تکه بکنید بدن من را، بیعت را از من نخواهید دید. ببینید از همان موقع امام حسین علیه السلام عزت خودش را نشان می دهد خب امام حسین علیه السلام که یار ندارد سیدالشهداء علیه السلام که یاور

ندارد مگر چه قدر دارد که در مقابل یک حکومت بخواهد قیام کند و بایستد ولی خودش دارد می گوید
که تک

و تنها هم که باشد این حالت عزت و مناعت را حفظ می‌کند یار داشته باشد برایش فرق نمی‌کند نداشته باشد تفاوت ندارد.

افرادی که با حضرت حرکت می‌کنند و می‌آیند دیگر آن جریانات مفصلی که اتفاق می‌افتد هزار نفر با حضرت می‌آیند تمام به این عنوان که این‌ها بیایند و حکومت را بگیرند و کوفه ادعای هماهنگی و بیعت با حضرت را می‌کند و حضرت قبول می‌کند بعد یکی یکی همه این‌ها می‌روند می‌بینند خبری نیست ردّ می‌شوند هر کی به همان میزان باوری که در ذهنش نسبت به امام حسین علیه‌السلام داشت یکی، دو درصد بود از همان مکه گذشتند، یکی، ده درصد بود دو فرسخ راه آمد بعد رفت، یکی، پانزده درصد بود یک مقداری دورتر، بالاخره آن‌هایی که تا نود درصد و نودوپنج درصد هشتاد درصد اینها بودند دیگر اینها هی خودشان را کشاندند تا شب عاشورا حالا هشتاد درصد که نه مثلاً سی یا چهل یا پنجاه درصد بیشتر که این طور نبودند تا شب عاشورا کشاندند شب عاشورا حضرت آن عزت و آن مناعت خود را که فان العزی لله جمیعاً هست دیگر حضرت همه را ریخت رو، تمام را آمد برای افراد روشن کرد یک نفر اگر با من بماند فردا کشته خواهد شد می‌خواهید همه را الان نشانان می‌دهم چه طوری کشته خواهید شد چه طوری به زمین خواهید افتاد چه مسائلی بر شما اتفاق خواهد افتاد، تمام این‌ها را خواهم گفت و آنها هم فهمیدند که مساله جدی است و امام حسین علیه‌السلام هم با کسی شوخی ندارد و حرف که می‌زند واقع است یعنی حضرت آن جا برای همه افراد گفتند که من حداقل از امامت را یک علم غیب که دارم، این را که دارم به شما می‌گویم عادی هم همین بود چند صد هزار نفر با سی هزار نفر چه کار می‌خواهند بکنند؟ در همان حمله اول تیراندازان در صبح، سی نفر افتادند، در همان حمله اول که یک تیراندازی کرد از طرف عمرسعد به طرف اصحاب امام حسین علیه‌السلام همان لحظه اول سی نفر افتادند مگر چه قدر می‌ماند یکی یک سنگ هم بزنند می‌افتند دیگر. در آن شب عاشورا تمام افرادی که صددرصدی بودند فقط ماندند همه رفتند حضرت یک غربال کرد همه را ریخت یک چندتا اصحاب ماندند و چندتا هم ملحق شدند این شد چی؟ این شد عزت، آن عزت را سید الشهداء علیه‌السلام در شب و روز عاشورا و آن جریانات به آن مرتبه‌اعلایی که فان العزی لله تک و تنها مانده بود گفت دست بر نمی‌دارم همین است و غیر از این نیست بیاید تکه تکه کنید. می‌خواهید تکه تکه بکنید بکنید فرزند شیرخوارم را می‌خواهید بکشید بکشید فرزند بزرگ سالم را می‌خواهید بکشید بکشید دست بر نمی‌دارم حق این است و رویش می‌ایستم و هرکسی هم می‌خواهد مخالفت بکند بکند. آن چه که برای من مهم است فقط الله و توحید است و این را نشان داد.

خب وقتی که این جریان انجام بشود برای بازماندگان چه حالی پیش می‌آید دیگر اصلاً برای

آنها

رمقی و روحیه‌ای و توانی می ماند ولی وقتی که شما نگاه کنید می بینید همین حضرت زینب سلام الله علیها وقتی که وارد دارالاماره می شود چنان فریاد می زند که اصلا همه جا ... وقتی که وارد دستگاه یزید می شود آن غل و زنجیر و آن بیابانها و آن سختیها و آن آمدن مردم و هل هله و شادی کردن و نمی دانم کف زدن و دست زدن ... الحمدلله همه کار کردند هرچه که لازمه انسانیت بود الحمدلله همه را نشان دادند واقعا عجیب است که انسان می ماند که این بشر به کجا می رسد.

چندشب پیش بود در یکی از مقالات می خواندم در یک مقاله از همان نشنال جغرافیا بود که مسائل دنیا و اینها را بررسی می کند یک چیز عجیب و جالبی به نظرم آمد نوشته بود که در یکی از همین باغ وحشهایی که در کشورهای آفریقایی بود در آنجا (ظاهراً تانزانیا بوده) که با ماشین می روند نگاه می کنند یک مردی از ماشین می آید پایین و دفعتاً مورد حمله یک حیوان وحشی قرار می گیرد این حیوان شبه پلنگی بوده و خلاصه مشغول می شود آن حیوان قوی و این هم چیزی دستش نبوده این زن و بچه این که هنوز در ماشین بودند بر سرشان می زنند و یک نفر که ماشین قبلی بوده با این که آنها چندتا مرد بودند یک نفر شروع می کند عکسبرداری کردن، تو را به خدا نگاه کنید این بشر قرن چهاردهم است که نیاز به پیغمبر ندارد، این فکر نیاز به پیغمبر ندارد، بشر امروزی عصر ژنتیک و چیزهایی که دارند می گویند این است، شروع می کند به عکسبرداری کردن و فیلم تکه تکه شدن یک انسان را کاملاً می گیرد و وقتی سوال می کنند از آنها که چرا شما به کمک نیامدید؟ می گویند خب فیلم ما حرام می شود ما همین را می توانیم ببریم به قیمت گزافی بفروشیم توجه کردید این انسان آن وقت نیاز به پیغمبر ندارد!، حالا او که حیوان است و درنده و وحشی و بالاخره طبیعتش طبیعت حیوان است کسی بر او ایراد نمی گیرد اما این انسانی که از آن حیوان حیوان تر است! گفتند برای چی؟ خب از این [فیلم] خیلی پول به من می دهند، یک انسانی که سازمانهایی که به اصطلاح حالا سازمانهای تلویزیونی هست می خرند و مدارک که پیدا می شود می گیرند خب این خیلی قیمت دارد حالا من این را بگذارم و بروم نجات بدهم بالاخره کشتش دیگر.

حالا شما واقعا این را مقایسه کنید با آن جریانی که در جریان کربلا برای سیدالشهداء علیه السلام پیش آمد چه فرقی می کند این آدم همان آدم است غیر از آن است شاید این هم بدتر باشد بالاخره با این وضعیت با این مساله.

همه نیاز به دستگیری و تربیت داریم و همه نیاز به امام داریم، امام معصوم، مسلمانان نیاز دارد، شیعه مان نیاز دارد، سنی نیاز دارد، مسیحی و یهودی نیاز دارند [بگوئید] نیاز نداریم همین

فیلمبرداری است، تفاوتی نمی‌کند این‌ها از کره ماه نیامده بودند از همین کره زمین و ایشان از همین زن و مرد عادی

متولد شده بود.

خب این جریانی که واقعا پیش آمد چه موقعیتی برای افراد باقی می‌گذارد اصلا دیگر روحیه نمی‌گذارد ولی شما نگاه می‌کنید می‌بینید وقتی وارد مجلس یزید می‌شود آن چنان این با صلابت وارد می‌شود آن می‌خواهد با آن صف‌آرایی که کرده امرای لشکر و افراد آمدند دست به سینه ایستادند همه با شمشیر و نیزه ایستادند خودش هم در آن جا یک تختی نشسته بر مسند و نمی‌دانم تشت و سر سیدالشهداء علیه السلام را هم گذاشتند بیا باید نگاه کنید عزت من را ببینید مگر شما نمی‌گویید ما اولاد پیغمبریم حالا چه کسی برتری پیدا کرد این تشت و این هم سر پسر پیغمبر و این هم وضعیت شما ولی اصلا حضرت زینب یک نهیبی *أمن العدل* یا *بن الطلقاء* تحذیر یک حرانک و *إمتئک* و سوکک بنات رسول الله صلی الله علیه و آله سبایا^۱ یا این که *(و سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ)*^۲ خواهید دید که در روز قیامت چه کسی جلوست چه کسی عقب است یزید دید ای بابا ما آمدیم این همه زور زدیم این همه لشگر فرستادیم این همه افراد خودمان را به کشتن دادیم چه کردیم که شخصیت و موقعیت این‌ها را بکوییم این‌ها چی شدند؟ ابا ابا چرا؟ حضرت زینب عزیز است به عزت خدا این بدبخت بی چاره خیال می‌کند عزیز است [به ذلت دنیایی]، این عزیز است به ذلت الهی، ذلت الهی او را عزیز ظاهری کرده ولی آن چه که در حضرت زینب و در سایر افراد و در امام سجاد علیه السلام بوده عزت الهی بوده من در مدینه که بودم خدا را داشتم در مکه که آمدم خدا را داشتم در کربلا که حضور داشتم خدا را داشتم در طول سفر در غل و زنجیر بودم خدا را داشتم الان هم خدا را دارم هیچ تفاوتی نکرده، ببینید این را می‌گویند عزت، عزت یعنی احساسی که برای انسان حاصل می‌شود که آن احساس بر اصل و حقیقت و واقع مبتنی است که آن واقع عبارت است از همان موجود و مبدأ حی قیوم که تمام عالم هستی در اختیار اوست، او را ما داریم حالا ما دل خوش کنیم به یکی که پشت میز نشسته خب بابا یک کبریت بگذاری زیرش آتش گرفته یک کبریت بگذارید زیر صندلی خود صندلی با آقا دود می‌شوند حالا این عزت شد؟ با یک دوتا انتخابات آقا می‌رود کنار یکی دیگر به جایش می‌آید این عزت شد؟ با یک صحبت و یک دانه کاغذی که ده‌شاهی هم قیمت ندارد خب شاید قیمت داشته باشد الان قیمت دارد یک کاغذی که با یک امضایی که می‌شود می‌رود کنار در خانه می‌نشیند باید بنشیند با خانم سبزی و عدس پاک کند تا حالا فلان کار و فلان کار را انجام می‌داده رتق و فتق و ما این هستیم و ما آن هستیم.

۱- اللهوف ص ۱۸۲

۲- سورة (۲۶) الشعرا ذیل آیه ۲۲۷

یک وقتی ما، خیلی وقت پیش زمان سابق تقریباً شاید حدود می شود بیست و پنج سال پیش بود که رفته بودیم یک جایی برای دیدن یک شخصی (یک استانداری بود) در یکی از شهرستان‌ها، من و دو نفر دیگر که همراه ما بودند همگی اهل علم بودیم، خب آن شخص نبود و ما آن جا یک ساعت نشستیم و بعد گفتند که ایشان می آیند رفته بودند یک جایی دیدن کنند و بعد آمدند و وقتی آمدند گفتیم خب حالا آمدند؟ گفتند: بله برویم ببینیم حاج آقا چه می گویند، گفتیم: بابا ما یک پنج دقیقه می خواهیم به ایشان بگوئیم فلان قضیه بشود یا نشود ما هم کار داریم بیکار که نیستیم که آمده ایم این جا اگر کار دارند و مشغله دارند بگویند اگر ندارند این بازیها چیست؟ خلاصه رفتند و الان که کم کم وقت نماز است گفتیم خداحافظ شما، شناختیم شما را ما نیازی نداریم برگشتیم و با این که از تهران رفته بودیم و چند ساعت هم راه بود برگشتیم و گفتیم خداحافظ شما.

بعد از مدتی، چند ماهی نگذشته بود که برکنار شد و خلاصه رفته بود یکی از دوستان در یک مجلسی دیده بود همین بنده خدا را که وقت نداشتند که پنج دقیقه وقت بدهند به کسی و گفته بود: "بروید ببینید چه می گویند و صحبتشان چی است" دوست ما او را دیده بود که یک نفر هم اعتنای به او نمی کند و همین آقای می خواهد با کسی حرف بزند همه سرشان را آن طرف می کنند این عزت دنیایی و این هم ذلت حقیقی.

این ذلت حقیقی همراه آن عزت دنیایی بوده، این مسکین نفهمیده و خبر ندارد که الان که تصور می کند عزیز هست ذلیل است و باید به خود بیاید نمی داند ولی خدا می گوید ان العزی لله جمیعاً عزت مال خداست کسی که عزت دارد نیازی به هیچ شیء دیگری ندارد او در مرام خودش منبع و در منع خودش کریم است او در مرام خودش در مرتبه بلندبالایی قرار دارد و هیچ احتیاجی ندارد.

در این روح مجرد دوستان خوانده اند وقتی که آن قضایایی که بعد از مرحوم آقای انصاری پیش آمد و یکی یکی افراد رفتند و بعضی از شیاطین واقعا من اسم آنها را شیاطین می گذارم آمدند و افراد را کنار زدند و بنده در آن زمان ها یادم هست که با تشکیل مجالسی و تهمت زدن‌هایی و غیبت‌هایی هی سعی در سست شدن عقاید و افکار می کردند، آن موقع من تقریباً حدود سنم هفت یا هشت سال بود ولی کاملاً این مسائل و جریانات در ذهنم هست و من در همان زمان با همان هفت یا هشت سالگی تعجب می کردم وقتی که حال و هوای این ها و مجلس شان را و کیفیت صحبت شان را می دیدم با همان دوران طفولیت و صبابت خودم نمی توانستم کارهای آنها را بپسندم و تعجب می کردم که افرادی که دم از خدا می زنند این چه حرکاتی است که از آن ها سر میزند و این چه صحبت‌هایی است که می شود،

چرا این قدر سبک و توخالی و تهی این مسائل انجام می‌شود. این برای چی است؟ برای این است که
در این

مجلس عزت وجود ندارد در این جا ذلت است تهی است خالی و بی محتوا بودن است به هر وسیله ای دست انداختن است و برای غلبه بر حریف از هر راهی استفاده بردن این مال این است آن طرف مساله را نگاه کنید آقای حداد را نگاه کنید نشسته سر جایش روی تشکش می خندد به تمام این ها می خندد به تمام اینهایی که تا به حال برایش نامه می فرستادند کربلا می آمدند برای زیارت در منزلش می آمدند شبهای جمعه در منزلشان دعای کمیل می خواندند نمی دانم در شب عرفه در همین منزل می آمدند دعای عرفه می خواندند می رفتند و می آمدند و الان می آیند کربلا و می روند و منزل ایشان نمی آیند می گویند آقا ما فلانی را در حرم دیدیم این جا نیامد؟ ایشان می گویند نه نیامد فلانی را از تهران آمده در حرم دیدیم نیامده؟ نه نیامده، حالا ما باشیم چرا عجب برویم دنبال چی شده مگر ما چه کار کردیم ولی ایشان همین طوری نیامده بلند می شود کارش را انجام می دهد دومی نیامده سومی نیامده چهارمی نیامده چلهمی نیامده، نیامده که نیامده این جا را ببینید که وقتی آن شخص از ایشان سوال می کند که سید محمد حسین میان آن ها دوستانی دارد (مرحوم آقا) و ما نگران این هستیم که ارتباط آقا سید محمد حسین با آن افراد موجب تزلزل او بشود وقتی نگران است ایشان یک خنده ای می کند می گوید سید محمد حسین کوه است او که به این بادها به لرزه در نمی آید بعد آن مقام عزت الهی را نشان می دهد می گوید او هم رفت که رفت، ببینید اصلا در حالی که مرحوم آقای حداد می توانم قسم بخورم در آن موقع روی تنها کسی که فکر می کرد و با او ارتباط وثیق داشت و به عنوان پشت و پناه خودش به حسب ظاهر مدّ نظر داشت مرحوم والد بود، البته خب مرحوم والد سنشان زیاد که نبود حدود سی و پنج سالگی بین سی و پنج و چهل و اینها بودند در آن زمانی که این قضایا اتفاق افتاد بعد ایشان می فرماید سید محمد حسین هم رفت که رفت ما خدا را داریم ما در سر جای خود نشستیم او هم می خواهد برو برود تو هم می خواهی بروی برو حالا او نگفته می خواهی برو من می گویم تو هم می خواهی بروی برو این می شود چی؟ می شود عزت الهی این دیگر احساس ذلت نفس نمی کند تا برود دروغ ببندد چه نیازی به دروغ دارد؟ این دیگر احساس خلاء نمی کند تا برود تهمت بزند با تهمت طرف را برگرداند که در افکارش تجدید نظر و فکر بکند این دیگر نیازی به تشکیل جلسه تا دو بعد از نصف شب ندارد که افراد را جمع کند به آن ها خط و خطوط و نقشه ها و برنامه ها را بخواهد مطرح بکند نشسته سر جا و می خندد ما خدا را داریم امروز می گذرد فردا می آید فردا می گذرد پس فردا می آید تو هم که داری این حرف را می زنی تو هم بلند شو برو درست، لذا مرحوم آقا می فرمودند در روح مجرد اگر این روح مجرد را کلمه به کلمه بخوانید نه پاراگراف به پاراگراف کلمه به کلمه ببینید ایشان

در انتخاب این کلمات چه اهدافی را پیگیری می‌کردند ایشان می‌فرمایند او عزیز بود به عزت الهی این
خیلی عجیب است یعنی او

دیگر به عزت خدا که فان العزی لله جمیعا او در مصدر و مبدأ و منشاء عزت خود را غرق کرده بود یعنی غرقه دریای عزت الهی شده بود یعنی چی؟ یعنی یک اقیانوس را من دارم تو از یک جرعه آب مرا می ترسانی؟ تو از یک لیوان مرا می ترسانی؟ حالا یک لیوان فرض کنید کنار ساحل شما بگذارید و به دریا بگوئید تو باید سر تعظیم در مقابل من فرود بیاوری تا این یک لیوان را بریزم رویت می گوید برو بابا رودخانه رودخانه دارد از من می رود طوری نیست حال بخواهم سر تعظیم به یک انگشته و به یک استکان فرود بیاورم؟

این عزت عزتی است که خدا برای سالک در نظر گرفته این است مساله این را می خواستم امروز خدمت رفقا و دوستان بگویم این عزت عزت راه الهی و سیرالهی و سلوک الهی است و این برای سالک ناموس است ناموس انسان [یعنی] کسی که انسان نمی خواهد او را در معرض و در اختیار همه قرار بدهد ناموس انسان چیست؟ فرض کنید آن پولی است که انسان در بانک می گذارد در صندوق می گذارد شما وقتی که یک جواهری داشته باشید بسیار گران قیمت آن سفته و چکها و پولهایی را که داشته باشید نمی خواهید کسی از او اطلاع پیدا بکند چه کار می کنید؟ می روید یک صندوقی می خرید صندوق باید نسوز باشد و این قدر ثقل داشته باشد تا قفل و رمز برایش درست می کنید به هر مقداری که مساله ای که آن توست مهم تر باشد قفل را به آن اضافه می کنید در را بیشتر می بندید رمز را اضافه می کنید از دسترس دیگران دور نگه می دارید خبرش را هم حتی به دیگران نمی دهید حتی به دیگران نمی گویید من یک چنین صندوقی را دارم چرا؟ چون مساله حساس است گاهی اوقات شده که به نزدیکترین افراد خود آن چه را که مربوط به این مساله است در اختیار نمی گذارید.

یک وقتی یادم است خدا رحمت کند مرحوم پدر بزرگی داشتیم مرحوم حاج آقا معین شیرازی مرد خوبی بود مرد بزرگی بود مرد بی هوایی بود مرد با اخلاصی بود و در اواخر عمرش هم حالاتش تغییر پیدا کرده بود و در افکارشان آن طوری که من احساس می کردم یک تغییر و تحولات به اصطلاح بسیار بسیار پسندیده و مفیدی صورت گرفته بود نسبت به مطالبی را که با مرحوم آقا در زمان حیاتشان در حال گفت و گو و محاوره بودند ایشان یک وقتی برای من نقل می کرد می گفت در زمان سابق در همان زمان های خیلی سابق که در تهران تا کسی کم بود، ایشان هم منزلشان میدان امام حسین بود که آن موقع در همان زمان سابق میدان فوزیه می گفتند و بعد تغییر کرد به میدان ... تا الان که میدان امام حسین است، می گفتند که سوار اتوبوس شده بودم که بیایم برای یکی از منبرهایی که داشتیم بعد یک معمم دیگری هم سوار شد منتهی جوان تر یک زن با حجاب و چادری و خیلی پوشیده ای سوار شد و آمد آن

طرف به اصطلاح نشست بعد یک مرد و زن بی حجاب و از این قرطی‌ها هم سوار شدند و آن‌ها هم

آمدند این مرد شروع کرد این خانم را دست انداختن و به این آقا گفت، توجهش به این آقا بود ولی منظورش همین خانمی بود که محجب و باحجاب بود گفت که آقا این ها چی هستند که این ها چادر می اندازند کیسه و گونی می اندازند سرشان؟ این بهتر است یا این که کنار نشسته رو کرد به این که معلوم نبود کی بود لابد جزو همین اموال بین المللی بوده گفت: این بهتر است یا این که الان فرض بکنید این طوری است؟ نگاه کنید به این خوبی و این حرفها و .. کدام بهتر است؟ ایشان گفت ما ساکت شدیم و حرف نزدیم و آن آقایی که بعد با ما سوار شد و معمم بود او یک مقدار خوش صحبت تر و مقداری رویش بازتر بود آخر بالاخره هر حرفی را هر کسی نمی تواند بزند بایستی که قابلیت هم باشد گفتش که آقا من یک سوال از شما می کنم این ماشین هایی که الان دارند می روند (آن موقع پرده می انداختند پشت شیشه) گفت چرا این ها پرده می اندازند؟ یارو گفت این خصوصی است دیگر و پرده انداخته گفت چرا در این اتوبوس پرده نیانداخته اند؟ گفت خوب این عمومی است گفت خب همین دیگر، این خانم خصوصی است فقط مال شوهرش است این خانم عمومی است این برای همه است، این مثل اتوبوس می ماند که سی یا چهل نفر سوار می شوند و همه می بینند، می گفت او اولین ایستگاه پیاده شد همین آقا تمام این چهل یا پنجاه نفر اتوبوس شروع کردند به این ها خندیدن و دست انداختن، یاد یک قضیه ای افتادم او دیگر خیلی عجیب است انشاء الله خصوصی باید نقل کنم آن یک بنده خدایی برای مرحوم آقا نقل می کرد.

عرض کنم حضورتان این مساله ناموس، آیا دیده شده مردی بلند شود ناموس خود را در مجالس ببرد به مردها نشان بدهد فرض کنید مردهای غریبه و آلوده چشم های آلوده؟ اگر این کار را بکند کیست؟ آن معلوم می شود این توجهی به این مساله و نکته ندارد در درون خودش نتوانسته است این مساله حفظ و حراست را بیاید مورد توجه قرار بدهد به چشم های ناپاکی که در این جا ممکن است مورد تعرض قرار بدهند نسبت به آن ها توجه ندارد آن صحبتی که دیروز بنده کردم دوستان آن صحبت را توجه کنند و در آن جا دیروز عرض کردم مساله ارتباط بین زن و مرد فقط در مساله صحبت و نشستن و رو در رو قرار گرفتن و خندیدن نیست حتی در بودن، این مفاسد و تأثیرات سوء در نفس ایجاد خواهد شد ارتباطی که بین زن و مرد ارتباط سوء ممکن است در نفس حاصل بشود آن ارتباط مثال است ارتباط در فکر و ذهن است و چه بسا این که مرد و زن در کنار هم باشند و صحبتی بین آن ها رد و بدل نشود ولی آن تأثیرات سوء از نفس غیر صالح و پلید و تاریک نفوذ کند و چون نفس زن نفس لطیف و ظریفی است بتواند تحت تأثیر قرار بدهد.

لذا این مساله که متأسفانه خیلی جاها دیده می‌شود در میان مردم که به این مطالب توجه

نمی‌کنند

همه این ها ناشی از این می شود که ما در بی خبری از این نکته و مساله قرار داریم که برای ما هیچ فرقی نمی کند حالا مردی ببیند نبیند با مردی صحبت بکنیم حالا چیزی نشده طوری نشده احساسی نکردیم دیگر نمی دانیم این که ما الان احساس نمی کنیم چون بیمار و مریض هستیم احساس نمی کنیم چون بی هوش هستیم یک آدمی را وقتی می خواهند عملش بکنند بیهوشش می کنند یا حداقل سرش می کنند سر موضعی می کنند آن قسمت را بعد چاقو می زنند وقتی که سر می کنند حتی شما چاقو زدن را احساس نمی کنید که کی چاقو خورد و کی تمام شد و سوزن خوردن را شما احساس نمی کنید که دارد بخیه انجام می شود که این را انسان احساس نمی کند این هم همین طور است ولی وقتی این سر برطرف شد وقتی این بی هوشی از بین رفت و انسان به هوش آمد آن موقع فریادش به هوا می رود چرا فریادش به هوا می رود؟ چون تازه متنبه شد، تازه زنگ خطر به صدا درآمد که چه بر سر او آوردند، چاقو برداشتنند به کجایش زدند کجا را قطع کردند کجا را بخیه کردند چه مسائلی اتفاق افتاده؟

انسانی که در راه خدا حرکت نمی کند ربات است، دیروز عرض کردم ربات است ربات هرکاری بهش بگویید می کند از این رباتها هستند که درش باطری می گذارند و کنترل می کنند مجسمه است خم می شود رکوع می کند بلند می شود به سجده می رود دوباره کلید را می زنی می نشیند حتی یک نواری درش می گذاریم صحبت می کند ولی اگر شخصی نبیند خیال می کند ...

ما یک وقتی در یک جا دعوت داشتیم دعوت افطار بود یک مرتبه من دیدم یک بچه ای تقریباً سنش می خورد به ده یا دوازده ساله صحبت می کند من گرسنه ام چرا بهم غذا نمی دهید چرا دیر کردید چرا سفره را پهن نمی کنید گفتم این کی است این جا؟ به ما خندیدن و نگفتند آخر گفتند پشت سر را نگاه کن پشت سر را نگاه کردم دیدم یک مرغ است یک مرغ نمی دانم اسمش چی بود از این مرغهای سیاه بود و نوک قرمز داشت این آن جا دارد حرف می زند و یک چیزهای دیگر هم می گفت از این چیزهایی که یادش می دهند من متوجه نشدم که این مرغ و حیوان است و مثل یک پسر بچه ده یا دوازده ساله داشت صحبت می کرد چرا سفره را پهن نمی کنید چرا غذا نمی آورید من گرسنه ام بعد می گفت می زنمتان اگر نیاورید تهدید به کتک هم می کرد بعد ما نگاه کردیم دیدیم ایشان تشریف دارند، حالا شما اگر نبینید خیال می کنید چی است؟ خیال می کنید یک بچه است و دارد صحبت می کند این ربات هم وقتی صحبت می کند وقتی آن نواری که دارد به صدا در می آید ما خیال می کنیم انسان است این انسان، انسان نیست، شبه انسان است حرکات انسان را در می آورد رفتار او رفتار انسان است ولی مغز و حقیقت و فکر ندارد. ربات، فکر ندارد فکر نمی کند این اعمالی را که انجام می دهد از روی اراده و

اختیار این ها را انجام نمی دهد این می شود چی؟ می شود مجسمه ما نگاهش و بی توجه ردّ می شویم و توجه نمی کنیم.

این رفتاری که امروز در میان ما رایج است و ما نسبت به آن‌ها بی تفاوت هستیم و نسبت به آن‌ها توجه نداریم ارتباطی که بین زن و مرد است صحبت‌ها و سخنرانی‌هایی که هست مصاحبه‌هایی که هست مرد دارد صحبت می‌کند یک زن باید بیاید بغلش بنشیند مصاحبه کند چه دلیلی دارد؟ خوب چرا مرد نمی‌نشیند بغلش با هم صحبت بکنند؟ این چه قضیه‌ای است که فرض بکنید یک مرد که می‌خواهد راجع به یک مسائلی مصاحبه بکند پزشکی مصاحبه بکند اجتماعی مصاحبه بکند بسیار خوب همه این‌ها خوب و مفید ولی آن کسی که مصاحبه می‌کند چرا باید زن باشد؟ وقتی که زن دارد صحبت می‌کند بسیار خوب با زن‌ها باید زن صحبت بکند باید هم این‌طور باشد نسبت به مسائل حالا فرض کنید مسائل خانوادگی باشد آشپزی و خیاطی باشد مسائل اجتماعی باشد مسائل مربوط به کودکان و مسائل زنانگی باید زن صحبت کند ولی چرا باید یک مرد بنشیند باهاش صحبت کند؟ چه دلیلی دارد بالاخره این از کجا نشأت می‌گیرد؟ چرا کسی که به یک چنین منظره‌ای نگاه می‌کند نباید از خود سؤال کند که آن دلیلش چیست؟ آیا دلیل این که صرفاً تنوع است کافی است؟ آیا دلیلی که آورده می‌شود که بالاخره یک حال و هوا داده می‌شود این مناسب است؟ زینده خانواده‌های متدین توجه کنید خانواده‌های عفیف و نجیب و باحیا و خانواده‌هایی که حرمت دیانت و انسانیت و حرمت و کرامت انسانی خود را می‌خواهند حفظ کنند، این است که با این مناظر و مسائل روبرو باشند؟ این تصاویر را ببینند؟ و غیر از این‌ها و مسائل دیگر را؟ این است یا این که نه آن حرمت باید محفوظ باشد خوب می‌گویند ما نگاه می‌کنیم و طوریمان نیست، ما نگاه می‌کنیم چیزی نمی‌فهمیم، ما نگاه می‌کنیم ... ولی اگر همین فرد در موقعیت تربیتی قرار بگیرد و در آن وضعیت مناسبت مداوای نفس و روح قرار بگیرد بعد از گذشت بیست روز بعد از گذشت چهل روز، باز هم می‌گوید در من اثر نمی‌کند؟ یا آن موقع دیگر اثر می‌کند چی شده؟ چه قضیه‌ای اتفاق افتاد؟ وزن شما کم شد؟ که کم نشده، افکار شما نسبت به مسائل کلی حالا تغییر پیدا کرده؟ نه آنها هم فعلاً هنوز مساله‌ای اتفاق نیفتاده چه قضیه‌ای در این جا اتفاق افتاد که الان می‌گویید من خوشم نمی‌آید نگاه کنم؟ قبلاً پیچ را باز می‌کردید و پا را هم می‌انداختید روی آن پا می‌نشستید قشنگ تماشا می‌کردید و گوش می‌دادید و چه بسا به مرد هم بیشتر از زن نگاه می‌کردید یا مرد باشند. حالا مردها را بردارید یک امتحان و تست کنید وقتی در یک قضایای هم مرد و زن هست به مردها بیشتر نگاه می‌کنند یا به زن؟ خوب هر دو دارند حرف می‌زنند چرا به او چشمت را انداختید؟

این که عرض می‌کنم مطالبی است که به من رسیده، از خودم در نمی‌آورم زن به من نامه

می دهد که وقتی من و شوهرم نشستیم در پای تلویزیون، او به جای این که به مرد نگاه بکند به زن نگاه می کند بهش گفتم خب تو به کی نگاه می کنی؟ می گوید خب من هم به مرد نگاه می کنم خب این به آن در،

دیگر مشکل نداریم چه جهتی است؟ آخر ما که نمی‌توانیم آن چه را که خدا در ما قرار داده از بین ببریم، من مثل شما و شما مثل من و ما مثل بقیه تفاوتی نداریم همه ما از غرائض یکسان برخورداریم، همه ما از صفات و اندوخته‌های یکسان برخورداریم، آن‌ها را باید اصلاح کنیم در راه صحیح به کار ببریم تا آن‌ها را به فعلیت و نتیجه برسانیم انجام ندهیم باختیم و می‌افتیم و به مسائل و به مطالب دیگر کشیده می‌شویم، من وقتی که می‌گویم تلفن منزلتان زنگ می‌زند تا گوشی را برمی‌دارید می‌فهمید یک مرد است بگذارید زمین نگاه نکنید که این چه کسی است چون می‌دانم چه مسائلی بعد از این اتفاق خواهد افتاد، این آقا مال هزار و چهارصد سال پیش است! این آقا حرف‌های عهد دقیانوس را می‌زند! نه، انجام بدهید، مساله‌ای نیست، بکنید، نتایجش را ببینید، که البته می‌بینیم! می‌بینیم که به چه مسائلی مبتلا می‌شویم و در این قضیه دیگر بین یهودی و نصرانی فرقی نمی‌کند دیگر بین مسلمان و شیعه فرقی نمی‌کند دیگر بین سالک و غیرسالک فرقی نمی‌کند، دیگر آخرین مطلب را گفتم چرا؟ چون همان غریزه‌ای که در یهود و نصاری است همان در ما هست همان مسائلی که در آن جا هست همان مسائل در ما هست، همان خواست‌های که در آنها هست در ما هم هست، فرقی این است به ما گفتند کنترل کن به او گفتند نه برو هر کاری خواستی بکن مساله‌ای و مشکلی ندارد.

این حالتی که برای انسان حاصل می‌شود بواسطه سلوک، سلوک می‌گوید در این جا انجام بده در آن جا نده، با این حرف بزنی با او حرف نزن، این جا برو آن جا نرو، این جا بنشین آن جا نشین، همین سفره‌های مختلطی که امروزه می‌گویند این حرفها از کجا درآمده شاهد عینی برای خود بنده گفت که من عمداً بر سر یک سفره مختلط نشستم دیدم مردهای که در سر آن سفره هستند به همه جا نگاه می‌کنند غیر از غذایشان، خودش برای من این مساله را گفت آن وقت می‌گویند آقا این حرفها را از کجا درآوردی بنشینیم و خوش باشیم، این بدش می‌آید آن خوشش می‌آید و داریم غذا می‌خوریم، کاری نمی‌خواهیم بکنیم نه می‌خواهید

این‌ها جهاتی است که از ابتدا انسان را می‌آورند و در یک برنامه پروگرامه می‌کنند و در یک کانال، کانالیزه می‌کنند و در یک چهارچوب قرار می‌دهند تا آن صفاتی که جهت ضعف ما نسبت به مرتبه کمالی هست، آن صفات در محدوده قرار بگیرد و قدرت سر باز زدن و اظهار وجود کردن پیدا نکند، در قبالتش این قوایی که قوای رشد دهنده ما است این‌ها بیاید و پیوشاند و انسان را به یک مرتبه‌ای برساند که دیگر آن صفات به طور کلی قابلیت برای عرض اندام را نداشته باشند.

وقتی که انسان دکتر می‌رود چه کار می‌کند؟ چه علتی باعث می‌شود انسان مریض بشود؟ در

بدن انسان قوایی است که اسمش را گذاشتند سیستم ایمنی از آن طرف در بدن انسان هم میکروب‌های

دیگری هست که این میکروبها و ویروسها یا از راه هوا وارد بدن و ریه و خون می شود یا از راه غذا و آب وارد بدن می شود الان تمام افرادی که در این جا نشستند همه این ها هم از نظر سیستم ایمنی دارای استعدادهایی هستند و هم از نظر میکروب و ویروس وامثال ذلک هزارویکی دارند، در همین دهانی که من الان صحبت می کنم پانصدوپنجاه میکروب وجود دارد، همین الان، با این که من سالم هستم و به ظاهر مریض هم نیستم، پانصدوپنجاه نوع باکتری در این دهان من الان از وجود دارد درست، خب همه این ها آماده برای فعالیت هستند در همین معده صدها هزار باکتری وجود دارد که یکیش می گویند اگر فعال بشود باعث زخم معده می شود، همان هلیکوباکتری، بقیه همه آنها هست درست، این سیستم سیستم ایمنی از آن طرف این علل و عوامل صدمه زننده و از بین برنده و مریض کننده هم از یک طرف، اگر بدن ما در وضعیتی بود که خالی بود البته بسیاری از این میکروبها برای بدن ضرورت دارد، تصور نکنید همه اش ضرر دارد، نه خیلی از آن ها مفیدند، اگر وضعیت بدن ما به نحوی بود که فقط سیستم ایمنی وجود داشت و دیگر از این میکروبها خبری نبود، خوب ما دیگر مشکلی نداشتیم هر غذایی را می خوردیم در هر وضعیت قرار می گرفتیم برای ما وجود شرایط متفاوت دغدغه خاطری به وجود نمی آورد ولی از آن جایی که خدای متعال ما را این طور خلق کرده و نمی توانیم هم خودمان را عوض کنیم نمی توانیم هم خودمان را تغییر دهیم هوایی که الان داریم استنشاق می کنیم نمی توانیم عوض کنیم غذایی که داریم می خوریم نمی توانیم تغییر دهیم ارتباطی که داریم نمی توانیم آن ارتباط را تغییر و تحول درش ایجاد بکنیم، پس بنابراین باید شرایط زندگی و تغذیه خود را به نحوی قرار بدهیم که آن سیستم ایمنی همیشه بر این فعالیت میکروبها و ویروسها غلبه داشته باشد اگر این غلبه از بین رفت مریض می شویم یعنی آن می آید رو سیستم ایمنی را کنار می زند و می آید رو رسیدیم به دانش می رسیم، نرسیدیم در عرض دو ساعت دیفتری خفه مان می کند در عرض شش ساعت یک پیچیدگی روده ما را از بین می برد هیچ برو و برگرد هم ندارد این نحوه و این شیوه را که خدا قرار داده راهش را هم برای ما قرار داده.

الان سیستم ایمنی جامعه ما سیستم ایمنی ناقص است، مردم را شما نگاه کنید در ارتباطاتشان جامعه را ببینید دیگر صدای همه درآمده، جامعه را ببینید وضعیت تبلیغات را ببیند کیفیت ارائه مسائل را ببینید، فیلمها را ببینید نمی دانم نقش و نگارها را ببیند اوضاع را ببینید، این وضع آیا وضعی است که انسان با این وضع زندگی کند و بعد بتواند دو رکعت نماز با حضور قلب بخواند؟ این دیگر امکان ندارد، بله، ممکن است بگوییم نماز فرقی نمی کند.

این مساله را اتفاقاً همین دیروز من گفتم این جا هم جایش است بنده رفته بودم دیدن یکی

از

ارحامان صحبت شد بعد به اصطلاح یک فردی است تا حدودی امروزی و این ها من این مساله را مطرح کردم که چرا فلانی رفته در بلاد کفر و امثال ذلک؟ گفت چه اشکالی دارد؟ بعد ایشان رو کرد به من و گفت رفتن در آن جا را در صورتی شما باید این مساله را مورد نظر قرار بدهید که با بودن خود شما در یک چنین محیطی مثل قم و اینها، این ها با هم ارزیابی بشود ببینید مغلطه چیست؟ آن مغلطه‌ای که امروزه مطرح می‌کنند، آن افرادی که می‌گویند این حرفها چیست؟ آن افرادی که می‌گویند انسان باید در یک چنین جامعه‌ای زندگی بکند، آن افرادی که می‌گویند انسان باید اگر مرد و مردانه است و راست می‌گوید باید برود فرض کنید در آنجا و الا آمدن در حسینیه و مسجد و امامزاده و این ها فایده‌ای ندارد این مغلطه و اشتباهی که الان دارد می‌شود ببینید از کجا نشأت گرفته، همه‌اش از راه در رفتن است می‌خواهد طرف بهش خوش بگذرد لاابالی باشد می‌رود این کار را می‌کند والا هیچ مساله‌ای نیست گفت بودن با آن ها مهم نیست مهم این است که شما در آن جا باشید و آن حال را داشته باشید درست شد گفتم من یک سوال از شما می‌کنم، شما تا به حال شده که بروید حالا می‌خواستم یک مثال دیگر بزنم گفتم نه آن یک مقدار مؤدبانه ترش را می‌گویم گفتم شما گاهی اوقات که از منزل می‌آید بیرون آن کنار منزلتان خوب آب هست یا نه؟ خوب چرا نمی‌روید در آن خوب آب که آب فاضلاب و کثیف است چرا آن جا نمی‌روید؟ چرا به جای این که بروید حمام به جای این که در این حمام با آن وان تمیز و با این در و دیوار نظیف که دارد برق می‌زند و زیر دوش و با این شوینده‌های کذایی که حضرت عالی سفارش می‌دهید از کجا و کجا برایتان بیاورند، بروید در این خوب به به لباس را در آورید و خودتان را بشوید و حسابی صفایی بدهید سر و پا را و بیاید لباستان را بپوشید و بیائید؟ گفت این چه ربطی به این دارد؟ گفتم خوب هنر داری، هنر به این می‌گویند به جای رفتن در حمام و به جای باز کردن آب اگر هنر داری بلند شو برو آن جا همان طوری آن جا خودت را بشو و الا رفتن زیر آب و تمیز آمدن که هنر ندارد بنده هم بلند می‌شوم می‌روم لباسم را درمی‌آروم زیر دوش به این خوبی قشنگ خودم را نظیف می‌کنم با شامپو و صابون و امثال ذلک خودم را براق می‌کنم این که هنر نیست هنر آن است اگر می‌خواهی انجام بدهی بعد گفتم این مساله اشتباه است که شما فکر می‌کنید اگر ما در یک وضعیتی بودیم که رفتن ما آن جا با بودن ما در این جا فرقی نداشت آن موقع ما حرف نداشتیم و مساله‌ای نبود اگر ما در یک وضعیتی بودیم که یک بیماری اپیدمی که می‌آمد در این جا نیازی به واکسن و قرص نداشتیم ...

من در یکی از این سفرهای آفریقایی که رفته بودم هر دفعه که ما می‌رویم آن یک هفته اول

به ما از این قرص‌های مالاریا می‌دهند من گفتم که خب چی است انسان نمی‌خورد گفتند نه شما باید
حتما بخورید والا ممکن است اتفاقی بیفتد خب حالا من بلند شوم بیایم آن جا بگوییم نه مرد و مردانه
اگر من

راست می‌گوییم همین‌جا هستیم و قرصها را نمی‌خورم خب می‌گویند آدم احمقی هستی، یا مثلا اگر وبایی می‌آید واکسن نزنم بگویم مرد آن کسی است که در مقابل وبا بایستد و در مقابل جزامی بایستد و هیچ طوریش نشود می‌گویند این آدم دیوانه است از نظر پزشکی و بهداشت به این دیوانه می‌گویند مردانگی و انسانیت و شجاعت نمی‌گویند، می‌گویند جنون و این دیوانه است.

اگر من در یک وضعیتی بودم که بله بودن در این جا و در این مکان با رفتن در جایی دیگر برای من تفاوتی نداشت آن موقع من این سخن را نمی‌گفتم صحبت من الان در شرایطی است که من در آن شرایط زندگی می‌کنم حیات دارم نمازی که در آن جا می‌خوانم با نمازی که در این جا می‌خوانم فرق می‌کند قرآنی که در آن جا می‌خوانم هردو قرآن یکی است هردو نماز یکی است ولی آن نماز با این نماز زمین تا آسمان فرق می‌کند، آن قرآن با این قرآن تفاوت می‌کند این مال چی است؟ این مال همین است.

لذا مرحوم آقا می‌فرمودند: سکونت در بلاد کفر حرام است مال این است به خاطر همین است من که هنوز در راه هستم و حرکت نکردم و هنوز آن مراتب استعداد من به فعلیت نرسیده و اکسیژن نشده‌ام نسبت به پدیده‌ها و فضا و جو و محیطی که در آن جا هست و قطعا این مطالب در من و روح من و نفس من تأثیر می‌گذارد من دیگر نمی‌توانم بگویم مرد و مردانگی آن کسی است که برود آن جا و الا بودن در این جا هنر نیست شما به آن مرتبه برس هر جا خواستی بی‌اجازه من دیگر برو، شما برس اشکال ندارد ولی اگر نرسیدی و رفتی و به هلاکت افتادی لا تَلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَكَ خودت را دیگر ملامت کن چرا؟ چون گفتند نرو.

این‌هایی که عرض می‌کنم تجربه‌هایی است که برای خود بنده پیش آمده این طور نیست که در کتاب خوانده باشم اتفاقا در سفری که پارسال بنده داشتم در بعضی کشورها این قضیه یادم است شب آخری که بودیم در همین شهرها من رو کردم گفتم که این نتیجه‌ای که برای ما در این بود می‌خواستم بپرسم ببینم حال و هوایشان چه طور است به اصطلاح چه نظری دارند چه برداشتی از این مساله کردید؟ همه بالاتفاق گفتند، که یک روز بودن در کشور خودمان در ایران را به تمام اینها و زرق و برقها و نمی‌دهیم گفتم حالا فهمیدید که پدرم وقتی می‌گفت که در این جا نباید باشید مال چی است؟ مال همین است خب حالا فرض کنید این حرف را خیلی‌ها می‌گویند خب ما این نماز را آن جا هم می‌خواندیم این روزه را هم می‌گیریم خب ما آن جا قرآن هم می‌خوانیم فوقش موقع حج هم شد حجامان را هم انجام می‌دهیم وجوهاتمان را هم و خمس و این‌ها را هم حساب می‌کنیم خب دیگر

مساله‌ای نداریم بلکه شما مساله ندارید چون شما مریضید چون شما بیهوشی می‌گویید مساله ندارم ولی منی که احساس می‌کنم ناقصم و نیاز به تربیت و مراقبت دارم، من می‌فهمم که بین این جا و بین آن جا زمین تا آسمان فاصله

است، آن جا انسان نماز را می خواند ولی مثل ربات نماز می خواند، نفس می کشد اکسیژنی که در آن جا هست از اکسیژنی که در این تهران آلوده، که من هر وقت می آییم سردرد می گیرم الحمدلله ما قم هستیم و از این یک نعمت برخورداریم که دیگر فضای آلوده مصرف نمی کنیم اکسیژنی که فرض کنید دو ساعت من یادم است که در یک روز عصر من حرکت و راهپیمایی کردم به مقدار بیست دقیقه این قدر برایم فضا بود ولی نفس که می کشد انگار این نفس آلوده و مسموم است فضا آلوده و مسموم است فضا فضایی است که نمی خورد با کسی که می خواهد در حرکت باشد جور در نمی آید فضایی که با کسی که می خواهد خودش را معالجه کند جور در نمی آید در حالی که بقیه می روند و می گویند آن جا نماز می خوانیم این جا هم می خوانیم آنجا قرآن می خوانیم اینجا هم می خوانیم مشکلی نیست این مال چی است؟ این مال این مساله است که آن حالتی را که باید ما مورد توجه قرار بدهیم از آن حالت غفلت شده از آن حالت دیگر مساله بیرون آمده.

بنابراین در مساله سلوک، سلوک آن عزت و شرافت و کرامتی را به انسان می دهد که لازمه او این است که انسان چشم از همه چیز می بندد از دنیا و اعتبارات می بندد، از اتکا به این و آن می بندد، از غنی شدن می بندد، از ریاست رسیدن می بندد، می فهمد به یکی از این چیزها رسیدن یعنی چی؟ دیگر امروزه این مسائل برای همه روشن است نیازی به صحبت ندارد این قضایا دیگر روشن است از رسیدن به حطام دنیا می بندد وقتی که انسان در مکتب اولیاء الهی قرار بگیرد می بیند مکتب آن ها مکتب عزت و مناعت است مکتب شرافت است فقط خدا و رضای خدا را می بیند به هیچ چیز دیگر توجه ندارند و این را به عنوان یک امر حیاتی و ناموس برای خودشان می دانند.

وقتی که یک سالکی در یک چنین موقعیتی هست دیگر چه نیاز دارد به این که این مساله را به این و آن گسترش بدهد؟ چه نیاز دارد بلند شود برود در خانه همسایه را بزند تو را به خدا بیایید سالک بشوید؟ چه نیاز دارد بلند شود برود عمه و خاله و دخترخاله و دختر عمه بگوید شما بیایید سالک بشوید؟ چه نیاز دارد که این فکر خودش را منتشر کند و به این طرف و آن طرف؟ خودمان را داشته باشیم، جهنم، هرکی آمد هرکی نیامد به ما چه؟ هرکی خودش می داند مطالب در همه جا پخش شده و پخش هم خواهد شد هرکی بخواد می آید و هرکی بخواد نمی آید و هرکی بخواد مسخره خواهد کرد.

در زمان مرحوم آقا یک وقتی ایشان کتابی را تالیف کرده بودند و بعد مشکلاتی پیدا شده بود یک وقتی من با ایشان جایی می رفتم گفتم آقا نسبت به این کتاب شما خیلی ایرادها شده ایشان فرمودند

آقا سید محسن ما که این کتاب را برای اینها نوشتیم که حالا دارند مسخره می کنند ما این کتاب را نوشتیم

برای آن هایی که عقل داشته باشند، از اولی که این کتاب را نوشتیم می دانستیم یک عده دارند مسخره می کنند، از اول که این صحبت را می کنیم می دانیم که یک عده مسخره خواهند کرد خب پس نباید بگوییم؟ حالا که مسخره می کنند دیگر دهانمان را ببندیم؟ حالا که مسخره و استهزاء می کنند حالا که نیشخند و طعنه می زنند آقا این حرف ها چیست؟ این چرت و پرت ها چی است؟ این ها مال عهد بوق و دوغ است این ها چیزهای من درآوردی است از اول ما می دانیم این افراد هستند و دست هم بر نمی دارند این را می دانیم حالا آدم عاقل در یک چنین شرایطی برای این ها می نویسد خب این که دیوانه است خب تو که می دانی کتابی که داری می نویسی مسخره می کنند برای این می نویسند برای اینکه مسخره می کنند می نویسی؟ صدسال بکنند این قدر مسخره بکنند که دیگر اشباع بشود کتابی که ایشان می نوشتند، کتابی را که بزرگان می نوشتند، سخنی را که بزرگان می گفتند، دستورالعمل هایی که آن ها می دادند برای کی بود؟ برای عقلا بود نه برای مسخره کنندگان، نه برای آن هایی که استهزاء می کنند، نه برای آن هایی که فقط به دنبال بهانه می خواهند بگردند، نه برای آن هایی که حرف صحیح انسان را نصفش را می گیرند و نصف دیگرش را چاپ می کنند، نه به خاطر آن هایی که خیانت می کنند، برای کیست؟ برای آن هایی است که خدا عقل و سرشت و فطرت به آن ها داده فقط منتظر این هستند که مطلب را بگیرند و عمل کنند چشمشان را ببندند و به هیچ کس کار نداشته باشند، برای این ها قرآن، نهج البلاغه، صحیفه سجادیه هم برای این ها آمده روایات اهل بیت علیهم السلام هم همه برای این ها آمده اند. حالا غیر از این ها، می خواهد فرد عادی باشد یا معمم، بی سواد باشد یا باسواد، دیگر در این مساله فرق نمی کند تفاوتی ندارد.

لذا مساله سلوک عزیزترین و ناموسی ترین مساله ای است که برای انسان است، سلوک از زن انسان هم برای انسان ناموسی تر است سلوک از آن دفترچه بانکی که به کسی نمی دهید و حتی زن یا شوهر یا بچه تان هم خبر ندارد و در هزارتا پیچ و قفل و از این چیزها است از آن هم ناموسی تر است سلوک از آن جواهرات قیمتی و ثمینی که نگه داشتید و از ترس این که دزد نیاید هزارتا سوراخ و سمبه گذاشتید ناموسی تر است سلوک از آن اسراری که تا به حال به هیچ کس نگفتید حتی برای ما، ناموسی تر است.

چرا؟ چون کسی که سلوک داشته باشد راه بزرگان را داشته باشد همه چیز دارد، وقتی که کسی همه چیز دارد حالا بیایم به او چی بگوییم؟ یک وقتی احساس مسئولیت و تکلیف است او یک چیز دیگر است ولی وقتی که به کسی تکلیف نکردند برای چی بلند شود برود بگوید پیش این و آن

هستيم ما اين جا و آن جا می‌رويم تو هم بلند شو بيا اين چي است؟ اين فاش کردن ناموس است
هرکسي بايد در

راه خودش باشد آن چه را که دارد برای خودش باشد.

یکی از مطالبی را که مرحوم آقا این همه اصرار داشتند افشای سرّ بود، سرّ را فاش نکنید حالی که به دست آوردید برای کسی دیگر نگوئید حتی برای رفیقان هم که احتمال می‌دهید شاید نتواند تحمل کند نباید به آن‌ها بگوئید درست، آن وقت ما حالا می‌بینیم انگار همه افراد مسولیت پیدا کردند بگویند این طرف و آن طرف و بالا نه آقا این خبرها نیست، خیال نکنید حالا کسی اگر در راه عرفای الهی و اولیاء بزرگوار قدم نگذارد راه آنها [اولیا و عرفا] بی‌مشتی و بی‌صاحب و بی‌راهرو می‌ماند نه خدای برای او هم افرادی را خلق کرده و خلق خواهد کرد و یک مرتبه می‌بینید از یک خانواده‌ای که هفت یا هشت نفر هستند یکی شان می‌آید هشت تا مسخره می‌کنند یکی شان می‌آید از خانواده‌ای که همه آنها بی‌حجاب و غیرمحبوبه و چه و چه هستند یکی شان می‌آید عفیف، نجیب، باحیا، باشرم، با عفت با صدق است مادر بی‌حجاب است بنده اطلاع دارم از افرادی که مادر بی‌حجاب است به نحو رکیک نه بی‌حجاب عادی ولی دختر حجابی دارد که حتی چشمش را هم کسی نمی‌بیند و می‌گوید اگر من بخواهم غیر از این باشم همه چیزم به هم می‌ریزد، دروغ نمی‌گوید شوخی نمی‌کند واقعیت را در دل خودش و در نفس خودش احساس کرده، از آن طرف هم هست مادر آن طور ولی دختر نه، بی‌بندوبار و لنگ و باز و سر به هوا خدا انشاءالله همه را هدایت کند و به راه بیاورد باید همیشه انسان خیر و دعا را برای دیگران بخواهد.

پس بنابراین دستوری که بزرگان می‌دادند این بود، همیشه کاری کنید که فقط خودتان از کارت‌تان اطلاع داشته باشید، لازم نیست که دیگران خبر داشته باشند افراد عادی خبر داشته باشند، مساله آن مقداری که قابل برای طرح هست طرح می‌شود آن مقداری که قابل برای نشر هست نشر می‌شود. اگر به مسافرت می‌روید، اگر به زیارت عتبات می‌روید با هم دیگر یک لباس نپوشید، شنیدم بعضی‌ها می‌روند همه با لباس سفید با هم می‌روند، نخیر این کارها دیگر ممنوع، تمام، کسی که در عتبات می‌رود اولاً لازم نیست کاروان راه بیاندازد، تنها بروید بهتر زیارت می‌کنید، یا یکی دو نفر سه نفر اشکال ندارد، این که هر روز جمع بشوید و اتوبوس و کاروان راه بیاندازید چه دلیلی دارد؟ آدم زیارت می‌رود که به این و آن و مطالب پردازد یا به امام حسین و به امیرالمؤمنین پردازد؟ فکر و ذهنش راحت تر باشد یا این که نه این به اتکای آن و آن به اتکای آن تمام این به اتکا به اتکا می‌بُرد می‌بُرد می‌بُرد هی این شاخه‌ها می‌بُرد ده نفر بشوند دوازده نفر، دونفر باختند، دوازده نفر بشوند چهارده نفر، چهارنفر باختند هی چی می‌شود؟ این به اتکای آن، آن به اتکای آن، دو سه تا سه چهار تا اشکال ندارد

همین که تنهایی هم نباشد، اما این که راه انداختن ... این حرفها چی است؟ تمام این ها باید برود کنار
آن

جا لباس سفید پوشیدن بسیار خوب است انسان لباس سفید هم بپوشد عادی هم پوشید اشکال ندارد دوستان ما در زمان مرحوم آقا این طور نبودند که همه لباس سفید و دشداشه بپوشند، لباسشان همین لباس عادی بود معموم بودند همین طور بود کت وشلواری هم بود، همین طور بود اشکال ندارد، ولی اگر کسی می رود تک و تنها دیگر نه این که ده نفر راه بیفتند، حتی اگر برخورد می شود در آن جا که با هم باشند جدا بشوند انسان می خواهد طواف انجام بدهد تنها انجام بدهد یعنی چی سی یا چهل نفر با همدیگر طواف می کنند که چی؟ به کی می خواهید نشان بدهید؟ به امیرالمؤمنین می خواهید نشان بدهید که ما چهل نفریم؟ یا به مردم؟ کجای قضیه خراب است و اشکال دارد؟ به امام حسین می خواهی نشان بدهی؟ خودت تنها برو دور بزَن (استغفرالله طواف کن، دور بزَن نگوئید) خودت تنها برو طواف کن خودت، بعضی از افرادی که بیشتر با ما انتساب دارند من در صحن کنار صحن نشسته بودم دیدم یکی از همین دوستان ما آمد و رد و شد و رفت بعد دیدم دوباره آمد دیدم دارد طواف می کند، خیلی به حالش غبطه خوردم خوشا به حالش ما نشسته بودیم بعد خودش سر را انداخته بود پایین می رفت طواف می کرد و فقط تنها کسی که می دیدش خدا بود و امام حسین دیگر نیاز ندارد ... حالا ما راه بیاندازیم یا علی همه سفید نمی دانم آن دسته برو و بیاید آن جلو، خب یک عَلم و کُتل هم دست بگیرید و این شعارها خیلی قشنگ تر باشد امام حسین و ملائکه بهتر این ها را تصور بکنند.

زیاراتی که می کنید دیگر تنها، طوافی که انسان انجام می دهد تنها بغل هم نشستن و با همدیگر نشستن نه، در حرم نشستید دلیلی ندارد همه پیش هم بنشینید، یکی برود آن طرف بنشیند یکی برود آن طرف بنشیند هرکسی در حال خودش آن وقت ببینید بیشتر استفاده می کنند، ولی آن موقع می روید حرم و برمی گردید دست خالی است، یکی در نامه تان نمی نویسند آن جا می روید می بینید نه یک چیزی گیرتان آمد یک جهتی یک حالتی پیدا شد این می شود ناموس، وقتی می گویند که دور حرم امام طواف کن این قضیه ناموس است، انسان که نمی آید به همه پخش کند آی ایهاالناس من دارم دور امام حسین طواف می کنم، کوفت، یعنی چی؟ آدم همین طوری بیاید یک کاری را انجام بدهد که ... اگر یک کسی گفتش که داری چه کار می کنی؟ بگوید این طواف است بزرگان گفتند و ما داریم این را انجام می دهیم.

مشهد به زیارت امام رضا علیه السلام مشرف می شوید فقط و فقط قصد از تشریف به مشهد، زیارت امام رضا علیه السلام باشد نه مرحوم آقا، یک نفر ما بیشتر نداریم آن جا فقط امام رضا علیه السلام است، بارها شده است من از رفقا شنیدم بارها شده است که رفتیم امام رضا علیه السلام و خدمت مرحوم

آقا هم رسیدیم گفتم بی خود کردید، امام رضا علیه السلام و مرحوم آقا؟ امام رضای تنها، فقط باید قصد و نیت امام رضا علیه السلام باشد و بس پدر ما هم این را می خواست ما اگر می خواهیم به دنبال او باشیم

باید این راه برویم بله، اگر انسان به حرم مشرف شد ... حتی شنیدم بعضی از افراد آمده بودند و گفتند ما وقتی می‌رویم زیارت مرقد حضرت آقا کفش نمی‌پوشیم از خود حرم امام رضا علیه‌السلام پابرهنه می‌رویم گفتم خیلی کار اشتباهی می‌کنید من اگر باشم فرش باشد بدون کفش می‌روم فرش نباشد کفش می‌پوشم، کاری که خود آن‌ها می‌کردند من هم همان کار را می‌کنم کاری که خود پدرم می‌کرد مرحوم آقای حداد می‌کردند بنده همان کار را می‌کنم، از آن طرف توی مدینه در قبرستان بقیع، پدر من وقتی که وارد قبرستان بقیع می‌شد نعلین را در می‌آورد دست می‌گرفت یا می‌گذاشت یک جا یا دوستان می‌گرفتند پای برهنه در قبرستان بقیع می‌رفت، این را می‌گویند مرد خدا این را می‌گویند رجل الهی و عارف، ولی خدا و عارف این را می‌گویند در روایات نشنیدید که می‌گویند کسی که با معرفت ما را زیارت کند ثوابش این قدر است بعد هی می‌برند بالا ثوابش این قدر است بعد هی می‌برند بالا ثوابش این قدر است بعد هی می‌برند بالا این به خاطر مراتبی است که آن شخص زائر نسبت به آن امام دارد.

پدر ما وقتی می‌رفت در آن جا برای زیارت ائمه بقیع از دم در کفشش را در می‌آورد در تمام قبرستان بقیع همه را پا برهنه می‌رفت بنده با همین چشم خودم دیدم که بعضی از آقایان که حتی به مراتب عالیه مسائلی رسیدند و افرادی که چیز هستند والان هم .. خودم دیدم که تا دم قبر ائمه بقیع با نعلین رفتند خب این هر دو یک اندازه است؟ این هر دو یک مقدار است؟ و هر دو به یک میزان است؟ خود من وقتی که به زیارت امام رضا علیه‌السلام مشرف می‌شوم در بعضی اوقات که حال داشته باشم می‌روم سر قبر مرحوم والدان، آن جا حمد و سوره و انا انزلنا می‌خوانم حال نداشته باشم می‌روم از همان جا یک فاتحه‌ای می‌خوانم هیچ‌گاه تا به حال نشده که قصد زیارت امام رضا علیه‌السلام را کرده باشم یک گوشه‌اش، آن کنارش هم، رفتن به قبر مرحوم آقا را داشته باشم، همه باید این طور باشند این طور نباید باشد که در کنار زیارت امام رضا علیه‌السلام ما زیارت ... این جا دکان و دستگاه نیست، این جا این دستگاه‌های درویشی که قطبی داشته باشد و بنده خودم مشاهده کردم در کنار حضرت معصومه علیها‌السلام که یکی از این قطب‌ها داشت حرکت می‌کرد چند نفر آمدند و افتادند روی پایش و پایش را بوسیدند و دو دقیقه همین طور روی پایش بودند و ایشان همین طور صاف ایستاده بود مثل شتر مرغ، تا این افراد فارغ بشوند از مقام ارادت و از مقام چیز دست بردارند.

پدر ما دو یا سه مورد اتفاق افتاد برایش در تمام ایام حیاتش که یک چنین عملی شد کاری به سر این‌ها آورد که من نمی‌توانم انجام بدهم در یکی از این‌ها عصایش را برداشت چنان زد در کمر آن بی‌چاره‌ای که این طور کرده بود که گفتم خب البته این چوب تأدیب بوده و او را هدایتش کرد و

خلاصه کارش را ساخت ولی گفتیم کمرش دو نصف شد. شوخی نداشت.

یک وقت من دیدم ایشان در همین پیچ شمیران که بودیم در آن زمانی که ما منزلمان در پیچ شمیران بود داشتیم می‌رفتیم مسجد، یکی از افراد آمده بود تازه آشنا شده بود بنده خدا اطلاعی نداشت یک دفعه نمی‌دانم چی شد یک حالی برایش پیدا شد جوانی بود خیلی صاف و این‌ها یک دفعه کنار چهارراه هدایت افتاد روی پای ایشان، حالی برای ایشان پیدا شد دیگر بهش رحم کردند اگر بزنند این قضیه به بیمارستان نمی‌رسد حالی برای ایشان پیدا شد دیدم رنگ ایشان سفید شد حال تهوع نشستند کنار و نتوانستند مسجد بروند، این‌ها شعبده نیست، نتوانست ایشان مسجد بروند ده دقیقه یک ربع نشست حالش یک مقداری جا آمد بلند شد کم‌کم حرکت کرد، یک ربع به تأخیر افتاد آن یک مربی آن آقای هم که مثل شتر مرغ دم صحن ایستاده و از دو متری خودش را پرت می‌کنند روی پا و آن همین طور می‌ایستد آن هم یک مربی است، آن را بهش می‌گویند درویش‌بازی و کلک و حقه‌بازی، این را بهش می‌گویند هدایت و ارشاد.

یک قضیه دیگری به شما گفتم در این جریان که برای خدا رحمت کند مرحوم آیت‌الله سیدعلی‌لواسانی خیال می‌کنم در همین مجلس بود ظاهراً برایتان گفتم این سه مورد بود که من از ایشان در زمان حیات ایشان یاد دارم که خلاصه یک چنین قضیه‌ای برایشان اتفاق افتاد پدر ما این طور بود اهل دکان نبود هرچی هست امام رضا علیه‌السلام هست و غیر از امام رضا علیه‌السلام کسی نیست و غیر از امام رضا علیه‌السلام همه صفرند! همه در این آستانه محوند و نباید به آن‌ها توجه بشود و نباید به آنها نظر بشود، بله، از آن جایی که این مرد مرد الهی و ولی خدا و عارف بالله است و جزو حریم امام رضا علیه‌السلام قرار گرفته خب انسان وقتی که حال داشته باشد می‌رود زیارت می‌کند سر قبرش می‌نشینند نیم ساعت هم خواست بنشینند، بنشینند منتهی حق دیگران را نباید بگیرد مزاحم دیگران نباید بشود و باید نوبت را به دیگران بدهند و یک فاتحه بخوانند قل هو الله انا انزلناه و بیاید و برود.

تنها باید رفت آن جا دسته‌جمعی نباید رفت دسته‌جمعی خلاف است و باید ترک بشود زیارت امام رضا علیه‌السلام هم می‌رود تنها بروید، دو نفر بروید یا سه نفر یا تنها، برای چی دسته‌جمعی می‌روید؟ این خود رفتن یک نوع چیز است یک جور بروند؟ نه آن چه که برای ما مهم است این است که خود را تهی‌تر و فقیرتر و بیچاره‌تر به این امام علیه‌السلام عرض بکنیم نه با یال و کوپال و بیا و برو و فلان، کجا می‌خواهیم برویم؟ پیش کی؟ به کی می‌خواهیم بگوییم؟ پیش کی می‌خواهیم عرض حال کنیم؟ پیش امام رضا علیه‌السلام که ما این هستیم؟ سرمان را بیاندازیم پایین و برویم زیارت کنیم و برگردیم و کیسه را پر کنیم و بیاییم، این را می‌گویند ناموس.

امام رضا عليه السلام داشتن، ناموس ماست، امام رضا عليه السلام را زیارت کردن ناموس

ماست،

کسی که می خواهد برود در یک جا که بلند نمی شود داد و هوار راه بیاندازد.

در مجالسی که هست، مجالس باید عادی باشد، کاغذ سفید و پارچه سفید نباید انداخته بشود همان طوری که سابق هست و بوده الان هم همان طور، فرش همین فرش، صحبت نباید بشود، باید بعد از تمام شدن مجلس متفرق بشوند تا این که آن مسائل حفظ بشود. مطالبی هست که انسان باید این مطالب را در نظر داشته باشد و جدی بگیرد.

بنابراین دیگر افرادی که می خواهند زیارت بروند دیگر نباید به دنبال این باشند که کسی باهاشان برود یا نرود، آخر بعضی ها که می روند خب ما می دیدیم این طرف و آن طرف بعضی ها که می روند می آمدند دیدن مرحوم آقا انگار اگر تنها بیایند مساله ای هست باید حتما شش نفر این طرف و چهار تا این طرف و دوتا از عقب با این وضعیت باید وارد بشوند.

یک زمانی یک شخصی می خواست بیاید دیدن مرحوم آقا، یک فرد بزرگی بود می خواست بیاید برای دیدن ایشان، ایشان فرمودند من خبر می کنم که شما کی بیایید و وقتی می آید تک و تنها بیاید این تک و تنها آمدن خیلی مفید است آدم با این ور و آن ور برود دیگر حواسش به صاحب خانه نیست به این طرف و آن طرفی است، ما با هم هستیم ولی وقتی تنها باشد دیگر کسی را نمی بیند آن وقت حرف را بهتر می فهمد و مساله را بهتر درک می کند و در جانش بهتر می نشیند. این ها نکاتی است که انسان باید دقت کند.

بنابراین اگر کسی می خواهد حج عمره یا عتبات و یا زیارت امام رضا علیه السلام برود یک وقت نگوید شما بیا، شما بیا، می خواهی تنها برو نمی خواهی در خانه بنشین صوابش از رفتن بیشتر است، بنشین در منزلت تنهایی بدون این که کاروان راه بیاندازی بدون این که این طرف و آن طرف را بگیرند بدون این که در یک جمعی بروید، در خانه بنشینید، ثواب رفتن به زیارت امام رضا علیه السلام را به ما می دهند اگر آن جور برویم چیزی گیرمان نمی آید دست خالی می رویم دست خالی و بدتر برمی گردیم. خب این ها نکاتی بود که خواستم خدمت رفقا و دوستان عرضه کنم. (الان ساعت دوازده و ربع است دیگر نمی رسم برای این ها؟)

سؤال یکی از حضار

جواب: حتما باید باشد، فقط باید با همسر و بچه ها باشد، اصلا زن برای چی بدون شوهرش دارد مسافرت می رود؟ برای چی؟ در بعضی موارد اتفاق می افتد ضرورت است بهترین مسافرت برای زن ...

اتفاقا این را یادم رفت ایشان اشاره کردند یک چند کلمه‌ای هم بگوییم اگر به ما رفقا لطفی کنند که من این‌ها را بگذارم برای جلسه بعد منتهی انشاءالله زودتر و این هم اتفاقا در جلسه دیروز گفتم،

گفتم اگر من غفلت کردم رفقا من را متنبه و متذکر کنند انشاءالله که کوتاهی نخواهد شد و الان نگاه کردم دیدم خیلی، الحمدلله هرچی سوال بیشتر می شود بیشتر باعث خوشبختی ما می شود چون هما نظوری که عرض کردم این راه راهی است که انسان بدون سؤال [شبهه] باید جلو برود کسی که در این جا می آید اگر درش شبهه هست نیاید یا اگر می آید باید شبهه اش را بیان کند من عرض کردم خدمت همه رفقا و عرض هم می کنم مرام پدر ما مرام فهم بود مرام عقل بود، تعبیری را که من از مرحوم پدرمان راجع به مرحوم حداد شنیدم خب مرحوم حداد درس نخوانده بود اهل علم و این ها هم نبود ولی تعبیر ایشان بود من عاقل تر از این مرد در دنیا ندیدم، عاقل تر، راه راه بدون شبهه است، هرکسی در هر جایی شبهه دارد باید بنویسد و من هم بیان می کنم اتفاقا در جلسه دیروز حالا نوارش را دوستان گوش می دهند من وقتی سوالات را نگاه می کردم یک صفحه به نظر من خیلی جالب آمد، صفحه انتقادی بود همان را برداشتم اول خواندم از اول تا آخر انتقاد ولی انتقاد صحیح انتقاد مفید چه اشکال دارد؟ باید انتقاد کرد باید اشکال گرفت ما آمدیم این جا اشکالات همدیگر را برطرف کنیم نیامدیم نقاط ضعف خودمان را بپوشانیم، نیامدیم سر هم کلک سوار کنیم و نیامدیم مخفی کاری کنیم مخفی کاری مال کجاست؟ مال عزت های دنیوی است آن بحثی که کردیم مال این است، کسی بخواهد عزت دروغی برای خودش دربیآورد مجبور است مخفی کاری کند و دروغ بگوید مجبور است مدرک جعل کند مجبور است خیلی کارها بکند نمی دانم از این طرف بیآورد این ها همه مال دنیا است من الان در یک چنین وضعیتی هستم گاهی نماز شب می خوانم گاهی نمی خوانم اگر بلند شوم بیایم به شما بگویم یک شب نماز شب از من فوت نشده این می شود چی؟ این می شود ذلت واقعی و عزت دنیوی دروغ و کلک، من یک آدمی هستم فرض بکنید ممکن است در یک ماه رمضان یک ختم قرآن نخوانم پانزده جزء یا دوازده جزء بخوانم اگر بیایم بگویم هیچ ماه رمضانی نشده که از ما بگذرد و ما یک ختم قرآنی نکنیم، چرا دروغ می گوئیم؟ چرا باید دروغ گفت؟ چرا باید انسان با افراد به دروغ برخورد کند؟ این درد را ما به کجا ببریم؟ کی می رسد آن زمانی که ما از مخاطب خودمان صدق بشنویم؟ کی می رسد؟ انشاءالله زمان ظهور حضرت انشاءالله. چرا باید این طور باشد؟ مکتب مرحوم آقا مکتب صدق و راست است انجام دادی بگو دادم ندادی بگو ندادم چرا می گویی دادم؟ چرا می گویی ندادم و انجام دادی؟ چرا ما باید پنهان کاری کنیم؟ بالاخره فردایی هم هست عزیز من، آخر فردایی هم گفتند بابا هست خودت هم می دانی هست، وقتی که ما می دانیم هست نباید مساله به این کیفیت باشد.

مرحوم آقا فرمودند: زن، آن وقتی عبادتش مقبول است و آن وقتی مورد رضای الهی هست

که کارش را در کنف و حمایت شوهر انجام بدهد نه این که شوهر را بگذارد کنار، فوری چادرش را

سر کند و راهش را بکشد برود، شوهر به جهنم، نخیر این طور نیست.

اگر به زیارت می‌روید با شوهرتان و با بچه‌هایتان باید بروید، آن زیارتی که با شوهرتان می‌روید آن زیارت را امام رضا علیه‌السلام قبول می‌کند، نه آن که کاروان راه بیاندازید و بچه‌ها را بیاندازید به شوهرها و بلند می‌شوید می‌روید زیارت و خوب و خوش الحمدلله خیلی خوش گذشت، نه آفاجان در آن سفرها خیلی نصیب نمی‌برید، زیارت می‌خواهید بروید صبر کنید شوهرتان وقتی مرخصی و بی‌کاری داشت ولو یک شب ولو دوروز، از رفتن ده روز صوابش بیشتر است، با شوهر بروید با شوهر برگردید، در سفر رضایت شوهر را جلب کنید، مطابق با میل او، اگر یک روز گفت: "که الان زیارت نرو و حرم نرو، بیا آن جا برویم" حرم نرو، برو با شوهرت فلان جا، خرید کنید، رفتن با شوهر برای خرید کردن، از رفتن زیارت امام رضا با کراهت شوهر، بالاتر است، ثوابش بالاتر است.

مساله دیگر که هست که حتما باید نسبت به آن تذکر داده بشود شرکت در مجالس است. ببینید، من همان طوری که می‌دانید اخلاق مرا می‌دانید وظیفه من این است آن چه را که از بزرگان شنیده‌ام بدون دست‌خط، خط‌کشی کردن بدون تحریف و بدون کم و زیاد کردن به گوش دوستان برسانم، خیلی هنر کنم همین مقدار است، در امانتی که بزرگان حامل این امانت بودند نسبت به رساندنش به دوستان و افرادی که می‌توانند عمل کنند، نه آنهایی که مسخره می‌کنند، آنهایی که استعداد و قابلیت برای عمل دارند من خیانت نکنم خیلی هنر کنم همین مقدار است. همان طوری که شنیدم همانطور بیان کنم.

آنچه که من شنیده‌ام از بزرگان و از مرحوم پدرم همین است زن باید اجازه و رضایت شوهرش را در ارتباطات کسب کند، ما می‌خواهیم برای خودمان کار کنیم یا برای خدا؟ تکلیفمان را روشن کنیم، برای خدا می‌خواهیم دیگر، شما به جای این که این جا بیاید جای دیگری هم می‌توانستید بروید کسی جلوی‌تان را نگرفته بود، جاهای دیگر هم هستند حتما که نباید در همه جا دَنس [dance] و غیردَنس و فلان و این حرفها باشد آن جا حرفهای دیگر هم می‌زنند، آن جا مطالب دیگر هم می‌گویند، مطالبی هست، منتهی شما آمدید در این جا که چی را بشنوید؟ آنی را که اولیا و عرفاء الهی و حقیقی گفتند بشنوید.

پس من در این رسالت نمی‌توانم خیانت کنم زن اگر رضایت شوهر را کسب کرد در کاری که انجام می‌دهد و در ارتباطی که می‌کند در آن لحظه در حال سلوک است، ولی اگر جایی رفت بدون اجازه شوهر و بدون رضایت شوهر و عملی را که انجام داد آن مقبول الهی نیست و نخواهد بود. علاوه

برآن، بر او وزری و وبالی خواهد شد که باید پاسخگو باشد.
بنابراین افرادی که شرکت می‌کنند در مجالس باید با اجازه رسمی شوهرشان باشد، این یک،

افرادی که شرکت می‌کنند باید با طیب خاطر گفتم لنگه کفش بلند نکنید روی سر بدبخت شوهر بزیند بگویید یا رضایت می‌دهید یا نمی‌دهی گفت می‌دهم حلال و حلالش هم به هوا رفته این طور نه، رضایت باید رضایت واقعی باشد اخم و تخم بکنید و منزل را برآشوبانید تا اینکه شوهر رضایت بدهد آن رضایت فایده‌ای ندارد. باید رضایتی که می‌دهد از روی طیب خاطر باشد و این چیزی نیست که ما نفهمیم، نه همه می‌فهمیم اگر فهمیدید که گفت واقعا می‌خواهم بروی واقعا می‌خواهم این را انجام بدهی واقعا می‌خواهم در این مجلس شرکت بکنید بدانید که رفتن در آن جا اشکال ندارد بلکه برای شما حسنه و ارتقا و رشد خواهد بود ولی اگر احساس کردید ته دلش یک مقدار ناراحتی دارد من آن آخر مطلب را می‌گویم دیگر هر کسی خودش می‌داند چه طوری برداشت کند دیگر من آن نهایت مساله را می‌گویم ته دلش به ظاهر می‌گوید برو ولی نگاه می‌کنی ته دلش نسبت به این رفتن رغبت ندارد بنشینید سر جایتان، راحت بنشینید، آن نشستن سر جا هزار بار، نه نهصد و نود و نه بار بلکه هزار بار از رفتن در مجلسی که به شما علم یاد بدهند در آن مجلس قرآن خوانده بشود، دعای سمات خوانده بشود، کتاب‌های مرحوم آقا خوانده بشود، نشستن در آن منزل به خاطر کسب رضایت شوهر، ثوابش از رفتن در آن جا بیشتر است و اگر شما انجام ندادید، حالا پس بگویم: از وقتی که از منزل خارج می‌شوید تا وقتی که به منزل برمی‌گردید، ملائکه خدا شما را لعنت خواهند کرد حالا اگر هر کسی می‌خواهد بلند شود برود وقتی من می‌گویم نروید در مجالس زیاد هفته‌ای دو مرتبه برای این است زن برای این درست نشده که صبح چادر را بیاندازد سرش برود و بعد بلند شود ببیند غذا سوخته و رفتم آن جا این را یاد گرفتم حالا این جا می‌ماندم چه کار می‌کردم بچه‌های تو را نگه می‌داشتم اینها نه، تمام این رفتن‌ها و این کارها خلاف است، ره چنان رو که رهروان رفتند، همان طور که بزرگان گفتند تحصیل رضایت شوهر و پرداختن به امور زندگی.

هی می‌گویند بچه‌ها را چه طوری حفظ کنیم خوب همین طور، وقتی در خانه نیستید، خوب بچه مادر ندارد، بنشینیم در خانه با بچه ور برویم بازی کنیم قصه بگویم نمی‌دانم مطالب مفید برایش بگویم با آنها انس بگیریم با بچه رفیق باشیم که بچه احساس کند، احساس پشت و پناه داشته باشد این مهم است و بالا می‌برد و سلوک زن این است، پس بنابراین باید این مطلب را مورد نظر قرار بدهیم.

مرحوم آقا به یکی از افرادی که اختلاف پیدا کرده بود با شوهرش و شوهرش با مرحوم آقا قطع رابطه کرده بود، حالا ای کاش فقط قطع رابطه می‌کرد نامه‌هایی برای مرحوم آقا می‌داد که رکیک‌ترین فحش‌ها و زشت‌ترین مطالب را به ایشان نسبت می‌داد که من آن نامه‌ها را می‌دیدم یعنی

می‌دادند به من ببینیم، یک چنین شوهری و یک زنی که برای دیدن مرحوم آقا له‌له می‌کرد و لحظه شماری می‌کرد

می دانید بهش چی گفته بودند؟ تا وقتی شوهرت اجازه نداده حق آمدن پیش من را ندارید، دیگر بالاتر از این چه می خواهید باشد؟ به این کیفیت و صراحت تو می خواهی بالا بروی همان تهران که هستی من می رسانم آن که می خواهی برسانم به من فرمودند تو در آن طرف دنیا باش من در آن طرف دنیا مثل کف دست منی کجا می خواهی بروی؟ چه کار می خواهی بکنی؟ چی را می خواهی از من بپوشانی؟ چه چیزی را می خواهی از من مخفی کنی؟ به دوستانش می فرمودند بروید مسکن را خودتان انتخاب کنید برای من تفاوتی نمی کند؟ صریحا می گفتند، خب من هم می دیدم همه هم می دانستند، آن که می ماند در آن جا و حسرت دیدن مرحوم آقا را می خورد و نمی تواند به زیارت مرحوم آقا برسد به خاطر اطاعت و به خاطر مخالفت شوهر، شوهره خیال می کرد رویش سوار است نمی دانست زن دارد بالا می رود خبر ندارد آن با مخالفتش دارد جلوی زنش سفره پهن می کند و نمی فهمد، متوجه شدید؟ آن با آن مخالفتش و منع کردنش دارد به زنش هدیه می آورد منتهی او نمی داند خیال می کند بله حالا سخت گرفته نمی دانم دارد فشار وارد می کند و چه می کند خوب شد آن استاد تو فلان کرد، آن سرش را می اندازد پایین ولی نمی داند دارد حرکتش را می کند دارد سیرش را می کند و او هم خواهد رسید به آن جایی که باید برسد، می رسد و بعد از یک مدتی تازه شوهر می فهمد عجب کلاه سر کی رفته؟ و کی برده؟ کی سرش کلاه رفته؟ و کی این وسط آمده و خلاصه سفره را جمع کرده و همه غذاها را خورده و یک تنه به راه خودش ادامه داده؟.

پس بنابراین روش و مرام بزرگان این است که انسان بر طبق آن چه را که مسیر دین و سنت رسول خدا و سنت ائمه معصومین علیهم السلام برای ما ترسیم کرده اند فقط بر طبق آن سنت حرکت کنیم و این را به عنوان ناموس خود بپذیریم، ناموس ما این است ناموس ما ائمه هستند، ناموس ما قرآن است، ناموس ما مکتب عرفان است، این ها ناموس ماست حالا بلند شویم چی؟ داد و بیداد این وسط آن وسط که چی یعنی؟ دیگران بیایند نیایند، افراد زیاد بیایند، نیایند.

یکی از رفقا حالا شوخی می کند، یکی از رفقا چندی پیش به من می گفت که در سابق این همه دوستان و رفقا و أحبه نبودند، ما هفته ای یک دفعه شما را می دیدیم حالا دیگر باید برویم یک آقای دیگر را ببینیم که سرش شلوغ نباشد اقلأ هر وقتی بخواهیم بلند شویم برویم ببینیمش، گفتیم الحمدلله خداوند مصاحبت و رفقات دوستان را برای ما فراهم کرده و ما مفتخر هستیم به این که با افرادی خداوند ارتباط ما را برقرار کرده است که به دنبال درمان هستند به دنبال از بین بردن درد هستند درد را احساس کرده اند و وای به حال آن کسانی که آنها درد را احساس نکنند نیازی نیست انسان با آن ها ارتباط داشته

باشد.

لذا شما می‌دانید من اصلاً ارتباطی ندارم با غیر از رفقای خودم ارتباطی ندارم با کسی ارتباط

ندارم و ارتباطم با آن کسی بیشتر است که بیشتر احساس درد کند آن موفق تر است آن جلوتر است و او از بقیه پیش تر است و او بهتر مطلب را می گیرم امیداریم انشاءالله به برکت امام زمان علیه السلام و ادعیه آن بزرگوار و انفاس قدسیه آن حضرت، خداوند متعال توفیق متابعت و انقیاد هرچه بیشتر از سنت و مرام آن حضرت را نصیب همه ما بفرماید.

انشاءالله موفق و مؤید باشید.

اللهم صل على محمد وآل محمد